




LP
ms
20

[illegible]

حسبنا ابراهيم

1

٤٤

...ر ان ار احمد

...سمان آسا

...م اوج افلاکه

...م نردبان آسا

حم اولدقجه قدم دستی بجنبد کمان آسا



1

ه

~~٤٤~~

غزل وجدی چلبی

او سیلاب چشمم دیده‌دم بحر گلفشان آسا
قودم باغ بختنده درخت ارغوان آسا

گل ای مه عرض دیدار ایت شرر انار آهله
پر انجم ایدرم هر شب زمینی آسمان آسا

سلوت ایتدکجه خلوتخانهٔ کوینده عشاقلر
کوکلدن سوینرلر کوییا اشراقیان آسا

بنم چقدقجه فغان دود آهم اوج افلاکه
دزلدی سینه‌ده هر استخوانم نردبان آسا

وجدیا بتردی سینه‌کده هر بر الف تیره
خم اولدقجه قدم دستی بختنده کمان آسا

21

انشاء فارسی

انشا محمد علی عمه زاده حاجی عثمان آغا

10

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ارایش صحایف ثنا و محمدت لله الذی علی عبده الکتاب
و پس از اداء وظایف درود و تحیت علی افضل من اوتی الحکمة
و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کمینه بر اسرار صناعت
انشا اطلاع نیافته و بر آثار منشیان فضیلت انتما خود را بجهری
نسبت کردن بقدم اتباع نشتافته اما بضرورهٔ حکم وقت و اقتضای
حال رقعهٔ چند در مخاطبهٔ ارباب جاه و جلال و مجاوبه فضل و کمال
اتفاق افتاده بود و بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعض از اجله
مخادیم تمام عیاری نمود درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب
داده آمد شاید که بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و خطور بر
ضمیر صاحبدلی سرمایهٔ جمعیت و حضور گردد وفقنا الله بصدق
النیة فی جمیع الامور و هو سبحانه علیهم بما صدور رقعها که بدرویشان

محمد ذکی

مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبید الله مد الله تعالی ظل ارشاده
نوشته شد شعر هر چند راه ذره بی راه و بی روی نیست
کو خویش را چو دهد پیش آفتاب : تا در هوای او نکند عرض حال خویش
از فیض عام او بنرد روشنی و تاب : وظایف نیاز و شکستگی و
صحایف شوق و دلبستگی زمین بوس خادمان آن آستان
که پناه صادقان و منزلگاه دوستان است بموقف عرض رسانیده
می شود و التماس التفات خاطر فیاض که واسطه دولت دینی
و دنیوی و رابطه سعادت صوری و معنوی است می رود چه
ظاهر است که این نیازمند مخلص را بجز ظل عاطفت کریمانه
معتکفان آن آستان پناهی نیست و بجز سایه مرحمت بار فتکان
آن دولتخانه آرامگاهی نه شعر ای خاک درت کعبه ارباب اراده
کر روی بسوی تو نیارم بکه آرم ◦ اطناب موجب سامت است
و ابرام متمم غرامت سلام الله و تحیاته و برکاته و رحمته علیکم اولا
و آخرا و ظاهرا و باطنا شعر سقیا لایام مضت مع جیرة
کانت لیالینا بهم افراحا : اما علی ذاک الزمان وطیبة

ایام کنت من اللعوب مراحا ؛ یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم
جام می در دست و جانان در مقابل داشتم ؛ قصه کوته از شمول فیض پیر می فروش
بود حاصل هر تمنای که در دل داشتم ؛ نیاز و افتقار و عجز و انکسار موقف
عرض رسانیده می شود ملتمس انکه دور ماندکان را بالکلیه فراموش
نکرده اند و کاه کاهی در اوقات حضور در مجلس شریف بکوشه خاطر
بکذرانند شعر ای بزم وصل حاضر غایبان ز اد دستکیر ؛ زانکه دست حاضران
از غایبان کوتاه نیست ؛ سلام الله علیکم ورحمته وبرکاته اولاً وآخراً
رقعه لغوی سلام علی عاکفی منزل ؛ به حل من فاق کل الانام
سلام علی طایفی کعبة ؛ بطوافها تم حج الکرام
تکلف در ابلاغ تحیت و سلام و تصلف در اظهار شوق و غرام
شیوه اهل ناموس و شیمه ارباب نامرت لاجرم خاطر فاتر
در اقدام برین مرام رخصت نداد مصرع دیوانه چه داند روش
عقل و سداد توقع انکه کاه کاهی که در زمین بوسی عتبه
علیه علی قطانها تحف التحیه حق نیاز مندی کذارند و دور
ماندکان درمانده از کوشه خاطر فرو نکذارند شعر

ای حی

ای مرغ شاخسار عنایت که دمبدم ؞ از گلشن وصال
رسد نکهت وصال ؞ خوش میپری بلند فراموش مباد
از حال ما که بسته پریم و شکسته بال ؞ مراد حاصل و سعادت
متواصل باد **رقعهٔ اخری** ابقاکم الله تعالی الی یوم الدین
ولا انساکم اخلاص المحبین والمشتاقین چون قلم بر داشتم
و اندیشه گماشتم حرف چند از معقولات مکاتبات که یاران
بیاران نویسند و دوستان بدوستان بنویسم حکایتی
جز شکایت فراموشی خدمتش در دل نگذشت و قصهٔ جز
غصهٔ بی التفاتی وی بر خاطر نگذشت نه هرگز فراموشان
کم نام انام مهر دوز برشحهٔ خامه خاطمعان بی سرانجام
را پیغام می فرستند نمیدانم موجب آن تجاهل از
مقتضیات طریقهٔ محبت و وداد است یا تحاشی از
اضاعت بضاعت کاغذ و مداد **شعر** گمی داشتم
آن گمان که شادم نکنی ؞ کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
با آنکه بیادت گذرانم همه عمر ؞ عمری گذرانی تو که یادم نکنی

بنامهٔ

مضی مامضی التماس آنکه برخلاف گذشته بپوسته بنوازش این
کمینه را مشرف دارند و از احوال ملازمان عتبهٔ علیه
حضرت مخدومی ارشاد مآبی ولایت ملاذی ادام الله
تعالی ظلال ارشاده علی مفارق الحبین والمریدین آنچه در
وقت گنجد اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بآن
تسلی حاصل آید رقعهٔ اخری تحیات مبارکات و
دعوات طیبات منبعث از کمال اخلاص و غایت
اختصاص مطالعه نموده و شوق و عزم تقبیل اهل شریف
که اشرف مطالب است تصور فرموده نیازمندی این
کمینه را به اسباب عزتان تخصیص فلان بن فلان برسانند
و چون این فقیر از آن حقیرتر است که نامش دران حضرت
برده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود شعر بگویمت که
سلامم بآن جناب رسان ٭ نیاز ذرهٔ مسکین بآفتاب رسان ٭
ولی درود دو چشم رمد رسیده من ٭ بخاک مقدم آن شاه کامیاب رسان ٭
دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد رقعهٔ اخری

بخدمت

عجبت لمن يهواك كيف اصطباره ۞ ومن شاق ذكراك كيف قراره ۞
هر ديده كه روزی بجمالت نگريست ۞ چون از تو جدا ماند چرا خون نگريست ۞
از آن وقت باز كه اين بی دست و پای را دولت پابوسی
شريف دست داده و بعد به بدست فراق از پای در افتاده
همگی همت و جملگی نهمت حريص شدن متوجه آنست كه بهر وجهی
توان سعی علی الوجه لا شيا علی الوجس روی اقتضا بخاك
آن آستان سايد و سرافتخار بر آسمان اما نه كيمياييست
كه درو جه هر روی اندودی نشيند و نه توتيايی كه چشم هر خوان
آلوده بيند شعر آن خاک در كه سرمهٔ اهل بصيرتست ۞
حاشا كه كحل ديدهٔ هر بی بصر شود ۞ مع هذا رجا بشمول
كرم لی انتهاء مَن يبتدی بالنعم قبل استحقاقها آنست كه
شايد اين امنيت مقصود عن قريب قناع و امتناع بگشايد
و از ورای تتق غيب علی احسن الوجه جمال نمايد شعر
گر شاخ صبوری به بر آيد چه عجب ۞ ور محنت دوری بسر آيد چه عجب ۞
چون دل كه خلاصهٔ وجودست آنجا ۞ تن نيز اگر برابر آيد چه عجب ۞

شعر اخذتم فؤادي وهو بعضي فما الذي ❊ يضركم لو كان عندكم الكل اطناب
رقعة اخرى ظل عالي بر مفارق اواني واعالي ابدا ممدود باد
باسمه سبحانه اظهار شوق وعرام تقبيل تراب اقدام خدام سده
سدره مقام قدوة انام وملجا خواص وعوام مد الله ظلال
جلاله الى يوم القيام نه حد اين فقير مستهام است طي آن
مقال کرده وروي در قبله تضرع وابتهال در آورده میکوید
شعر نامه شوقم دران حضرت مخوان نام مبر ❊ زانکه می
ترسم بدان سمع شريف آيد کران ❊ چون شوي بر آب
فيض موج ان بحر حيات ❊ تشنکان تيه هجران را بخاطر
بکذران ❊ رقعة اخرى بعد از عرض نیازمندي وشکستکي
وشرح تعلق ودلبستکي زمين بوس مجلس شريف وموقف
منيف خادمان آن استانه وملازمان آن دولتخواه عرضه
داشت اکه جناب مخدومي ترك مجاورت کعبه جان ودل
کرده اند وروي بسفرت در کعبه آب وکل آورده وچون
قدر نعمت قرب تر البعد از زوال دانسته اند وقيمت دولت

صحبت را بعد از ارتحال ساخته مضمون این رباعی را که **شعر**
عمری به شکیب می‌ستودم خود را ❀ در شیوهٔ صبر می‌نمودم خود را
چون هجر آمد کدام صبر و کدام شکیب ❀ المنة لله که آزمودم خود را
و بصوب صواب انخراط در سلک سایر عزیزان عزیمت سعادت
فرمودند شک نیست که گرد این تشویر با آستین کرم از چهرهٔ حال
ایشان خواهند افشاند و زنگ این خجالت را بصیقل عنایت
از آینهٔ ضمیر ایشان خواهند زدود و این گستاخی بنابر فرموده
ایشان واقع شد والا **شعر** چه یارا سها را که رخشنده ماه را
سفارش بخورشید انور نویسد ❀ همین لطف و قدر او بس که خود را
در آن حضرت از ذره کمتر نویسد ❀ حق سبحانه و تعالی نزدیکان
از بی‌بهرگی دوران محفوظ دارند و دوران را از بهره‌مندی نزد
یکان محفوظ والسلام **رقعهٔ اخری** نیاز و مسکینی و عجز و شکستگی
بموقف عرض رسانیده می‌شود که شوق و غرام بپابوس مخادیم
کرام زیاده از آن است که بتقریر زبان و تحریر بنان بیان توان
کرد مجمل اینجای آنکه کشتی جهان در گرداب است و اصحاب

کشتی در غایت اضطراب **شعر** کر همه شرط همت عزیزان نورزد
ممکن که بساحل نجاتی برسنده ۰ سایهٔ مکارم و معالی
بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد **رقعهٔ اخری** ای باد دوستان
ازان دلستان بیار ۰ جان را نوید دلخوشی جاودان بیار ۰
چون صبح شد اقامت آن شاه جان بجو ۰ مروی حدیث از لب آن آتش جان بیار ۰
عنان شوق و آرزومندی برکاب بوسی حضرت خداوندی که سپاه
فتح و فیروزی در رکاب جاه و جلال او باد و عنان سعادت و
بهره وری در کف دریا نوال او نه چنان از دست رفته که یارای و
طاقت و توانائی و بهره مندی مصابرت و شکیبائی امساک
آن توان کرد لاجرم گستاخی نمود و تسلیهٔ خاطر مشتاق و تسکین
حرارت اشتیاق را حرفی چند مبنی از هر طرفی ازان و سطری
چند مشعر بشطری ازان نگاشته خامهٔ نیاز و اخلاص و رقم
زدهٔ قلم اختصار و اختصاص میگردد **شعر** چو لب بسته
نیست همچون دوات ۰ که چون خامه با او گشایم زبان ۰
کنم نامه را محرم راز خویش ۰ نهم راز دلها وی اندر میان ۰

۲۰ روز در

پرورد دریوزه درویشان دلریش و همیشه اندیشه دولتخواهان نیک
اندیش از درگاه واهب علی الاطلاق و مبدی النعم قبل
الاستحقاق انست که لایزال دولتشان مخیم عز و اقبال
آنحضرت از طوارق حدثان مصون و از بوارق ملوان
مامون در سایه رایت نصرت شعار سرافراز دارد و از
صدای کوس ظفر آثر گوش پر آواز نمینه و جوده والسلام

رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار روا الخاطر معروض
خادمان ان استانه و ملازمان آن دولتخوانه انکه خدمت
مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی
فرموده و بالاخر چنان معلوم شد سفر ایشان باجازت
ننموده و از ان حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان و
پراگنده اند و حالا عزم مراجعت جزم کرده و روی توجه بدان
جهت آورده ازین مهجور مستهام بمبالغه تمام توقع اعتذار
و تمنی استغفاری میدارد **شعر** کرده در گردن بقصد تحلیت ردای
عذری میخواهم ز جرم او ولی ∴ پیش فضل عام آن شاه کرام ∴

عذر ما باشد فضولی و السلام **رقعهٔ اخری** آورد صبا نامهٔ مشکین رقمت

اثر روضهٔ جان تازه زرشح قلمت ؛ من مرد جواب آن نیم لیک مرا

انداخت درین ورطه کمال کرمت ؛ بعد از عرض نیاز عرصه داشت

آنکه داعی را داعیه آن بود که عنقریب در سلک زمین بوسان

آن آستان ولایت آشیان لازالت قبلة توجهات ارباب

الطلب والعرفان انتظام یابد اما بواسطه برودت هوا و شدت

سرما در توقف افتاد امید واری بعنایات حضرت باری عز اسمه

آنست در اول بهار این سبزهٔ امید دمیدن گیرد و شکوفهٔ مراد

شکفتن پذیرد و زیادت ابرام شرط ادب نیست مرادات

دوجهانی و سعادت جاودانی متواصل باد **رقعهٔ اخری رقعها که**

بملازمان حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی نوشتند

حق سبحانه و تعالی ظل رأفت و سایهٔ عاطفت حضرت سلطنت

شعاری خلافت پناهی را بر مفارق عالمیان ممدود دارد و ارکان

دولت را مستغرق عذب توفیق رعیت پروری و مرحمت گستری

رفیق گرداناد و بعده ملطفهٔ شریفه مشتمل بر نوازش رعایا

والسمان

8

واستمالت عموم برایا ومنطوی بر تدارک وتلافی ماکان وقلع
قمع بی باکان بسمع جمیع فقیران وشکستگان رسید همه یکدل
ویکزبان دست تضرع وابتهال برداشته بدعاء دوام دولت
اشتغال نموده ومی نمایند رجاء واثق است وامید صادق
که بیمن این نیت وبرکت این عزیمت روز بروز فتحهای تازه
ونصرتهای بی اندازه بظهور رسد ومرادات دنیوی و
سعادات اخروی بحصول انجامد شعر حق رشایان بغیر عدل
نخواست ؛ آسمان وزمین بعدل راست ؛
سلطنت خیمه ایست بس موزون ؛ کش بود راستی و
عدل ستون ؛ گر نباشد ستون خیمه بجای ؛
چون بود خیمه بی ستون برپای ؛ یارب این خیمه شاد منند
زین ستون تا بحشر باد بلند ؛ ابرام شرط ادب نیست
توفیق رفیق باد وسعادت زیاد رقعهٔ اخری ثنای شاه
جهان دگر شب نشان باد ؛ دعای دولت او ورد صبح
خیزان باد ؛ بهر طرف که کشد تیغ نیلگوار چو مهر ؛ سپاه

خصم چو انجم ز سهم گریزان باد ۝ چون نوازش نامه که از فتح آن نسیم
ظفر می وزید و از نشر آن شمیم نصرت میدمید افتادگان
کوی نیاز را از خاک مذلت برداشت و کلاه گوشه قدر و
منزلتشان به اوج عزت و کرامت افراشت روی تضرع
و ابتهال بسجده شکرگذاری نهادند و زبان حال مقال بوظایف
منت سپاس گشادند شکر ۝ شعر شکر خدا که شام امید زمانه را
صبح طرب ز مطلع عز و شرف دمید ۝ هر ناوک دعا که گشادند اهل راز
از بازوی نیاز همه بر هدف رسید ۝ رجا بنفحات لطف الهی
و رشحات فضل نامتناهی آنست که روز از شاخسار فتح غنچه مراد
دیگر روی نماید و از جویبار نصرت نهال مقصود دیگر سرسبز
نماید شعر هر طرف همت او رای سفر خواهد کرد ۝ نصر قاید
رفیق سفرش خواهد بود ۝ هر کجا کوس دعا خواهد کوفت
فتح بر فتح و ظفر بر ظفرش خواهد بود ۝ ظل رأفت و سایه عاطفت
ابد الآباد ممدود باد رقعة اخری نامه کز جانان رسد منشور
اقبال منست ۝ مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست ۝ در شان

9

عالم منت حال
هوا داریست آن خورشید را ٭ یک بیک ذرات عالم شاهد حال
چون عنایت نامه همایون مبنی از افزایش دولت روزافزون
خاک نشینان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر
و منزلت شان باوج عزت و ذروه کرامت رسانید همه یکدل
و یکزبان مصراع روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان
بوظایف دعاگویی و مراسم دولتخواهی قیام نموده اند رجب
بلطایف کرم الهی واثق است و امید بتزاید نعم نامتناهی
صادق عن قریب فتحهای تازه و نصرتهای بی اندازه دست
داده عنان عزیمت بمقر دولت معطوف گردد شعر
امیدوارچنانم که منعطف گردد ٭ عنان عزم بزودی بمستقر جلال
رسد شکارکنان شاهباز دولت ٭ تذرو نصرت و تیهوی فتح در چنگال
رقعهٔ اخری با رضیح طرب از مطلع امید دمید ٭ نفحات ظفر از گلشن
اقبال وزید ٭ نامه بسته سر آمد ز مراد دل من ٭ حاصل نامه مرادی
که دلم می طلبید ٭ فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه بسنوز ٭ بمشام
دل و جان رایحهٔ فتح رسید ٭ هر گرا بود بر از گوهر اخلاص درون ٭

چون صدف شد همه تن گوش چو آن مژده شنید ○ چون ملطفهٔ شریفه مبنی
از فتح قریب و نصر جدید بخاک نشینان راه انتظار رسید مژده
آن فتح را سرمایهٔ فتوح ساخته و مرهم خاطر مجروح شناخته زبان
حال و لسان مقال بشکرگزاری مهمن متعال گشاده اند شعر
لله الحمد که آن نقش که خاطر می‌خواست ○ آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر
بدید ○ خار ره برکند که بدخواه براه تو نهاد ○ خنجری گشت که جز
در جگر او نخلید ○ حاصل دعای مخلصان دولتخواه و خلاصه مدعای
دعاگویان بی اشتباه آنست که هر روز فتح تو با کسر مخالفان ضم
روی نماید نصرت تازه بافتره معاندان منضم چهره گشاید شعر
دم بدم جام ز اخلاص کند بهره باد ○ سوی تو فاتحه فاتح ابواب مزید ○
ظل رافت و سایهٔ عاطفت ابد الآباد ممدود باد رقعهٔ اخری
گرچه بوسم دست و پا پیک دیار یار را ○ خرم آنساعت که یابم دولت
دیدار را ○ بار اگر طعن فراقش کار بر زد دور نیست ○ زانکه
با یاد وشن فراقش کرده غبار را ○ خواندنی طومار غم بی او ولی
خون شد مرا ○ نامه اش تعوید جان طی کردم آن طومار ○○

15

اضعف مضاعف آن ملاطفه و معاطفه از فحوای نامه عنایت مهر
و مضمون صحیفه محبت انگیز بجاذبه شوق و ذایقه ذوق
کشیده و چشیده شد نیاز و افتقار و عجز و انکسار بموقف
عرض رسانیده میشود و شوق آرزومندی بدولت دست بوس
خداوندی زیاده از آنست که بتقریر زبان و تحریر بنان بیان
توان کرد شعر دیده ام آزار از آن رخ دوری خواهد مرا
تا دهم بیرون بشرح دوری آن آزار را ۞ یک نازک باشد
آن خاطر ندانم چون کنم ۞ درج در گفتار کم درد دل بیمار را
ایزد تعالی بمحض فضل و امتنان آن حضرت را حسب الامکان
از مکاره مصون و از مکاید مامون در مقر دولت و مستقر
جاه و حشمت بدارد شعر بنده جانی و دعای او که زیبد در
خدمت به زبان دعاگویان خداوندگار را ۞ چون مراد نامرادان
ابدا همواره باد ۞ بر مراد او مدار این گنبد دوار را رقعه
صبا از مرو می آید فدا آنش باد جان من ۞ که میگوید حدیث از جان
جهان من ۞ ز جانان نامه ٔ آن کز مسیحا نسخه ٔ دارد ۞ بی درد دل بیمار

جان ناتوان من ؛ نامه از عنوان آن نفحات صبح سعادت

فاتح الفتوح دمیدن خوش بوی وصحیفه از مضمون ان لمعات

آفتاب عنایت مبنی از انتظام سلك جمعیت زینت بوستان

ساحت مجلس همایون وشعر باد ریاد حشمت ، دریافته کان دولت

روز افزون مشام امید محرومان کلبه فراق را معطر

ودیده انتظار محبوسان زاویه اشتیاق منور گردانید

شعر منت ایزد را که از زنبشتگی لطف وجمال ؛ خاطر غمدیده را سر

مایه شادی آمده ؛ از بر استان شاه کشورجاه وجلال ؛ تحفه

زندانی را منشور آزادی رسیده ؛ اضعاف مضاعف آن

معاطفه وملاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد عجز وشکستگی و

شوق دلبستگی بموقف عرض رسانده بشود وتخفیف تصدیع

بدین دو بیت اختصار کرده می آید شعر امیدوارم از جانم که فیض فضل اله

همیشه کام ده شاه کامران باشد ؛ بقدر دولت او خلقی بیارآمده

که عطف دامن او ملك جاودان باشد ؛ والسلام والاکرام رقعه قاصد زمرد

قصه آن دلستان رساند مروی حدیث از لب آن شاه جان رسانه

دلرا امید خرمیها پیدا ر داد ؛ جانرا نوید بیغمی جاودان رساند
عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمان
حضرت خلافت پناهی که مظهر اوصاف الهی و مصدر الطاف
نامتناهی اندنست با مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل
دیگروی بظهور می پیوندد و هر آینه رابط امتداد دولت
و واسطهٔ ازدیاد جاه و حشمت خواهد بود **شعر** چو شاهان
خاطر درویش جویند فزاید قدر و جاه خویش جویند
فروغ تاج شاه معدلت کیش بود از گوهر اخلاص درویش
ز درویشان چو حرفی میگذارم ؛ مپنداری که قصد خویش دارم
من لاف چنین بیهات بیهات ؛ قوی شرمنده ام از نفی و اثبات
بست این جانم از درگاه ایشان که باشم خاکبوس راه ایشان
حق سبحانه و تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز فتحهای نصرتها
گوناگون روزی کناد و ساعة فساعة دولتها، و سعادتها، روز
افزون فیروزی دهاد والسلام **رقعه** از نور ازل دلت منور بادا
اسرار ابد در و مصور بادا ؛ بی آنکه عنان عزم تابی سوی

ملک همه عالمت مسخر بادا . رضمیر منیر دولتخواهان آن حضرت
که آینهٔ صواب نمای مصالح دینی و دنیوی و مرآت صورت
کشای مقاصد صوری و معنوی است روشن خواهد بود که چون
حضرت ذو الجلال و الاکرام از اغاز تا انجام همه مطالب اندای ترا
بی انکه تهیئه اسباب ظاهر را دران مدخل تمام بوده باشد میسر ساخته
است و بواسطه حسن نیت و صفای طویت اعتقاد که با عموم
خلایق دارند بسی از اطراف و اکناف را مسخر کردانیده امید
امیدواری چنان است که بمقتضا قضیهٔ لَقَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ
فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ وقت لاحق در جریان امور
بر نهج سابق باشد و زمان مستقبل در تحول احوال با ماضی موافق
خبر بر امور مربطهٔ ظفر است و استعجال صبر در امور نوطهٔ دران
منظهٔ خط حق سبحانه و تعالی عساکر منصوره را به ظفر همعنان دارد
و از خطا و خطر در امان والسلام والاکرام رقعه چنین که یار مرا
روی خوب و خوی نکوست ، عجب مدار که کردند دوستان همه دوست
ز چشم و غمزه و ابرو چه حاجتست بتیغ . چو کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست

نامه بحرارز

نامهٔ مخبر از مصالح متضمنه مصالح جمهور انام وصحیفه مشعر بموافقه
موافق مرافق کافهٔ خواص و عوام از ساحت مخیم جاه و جلال
ومعسکر دولت واقبال حضرت خلافت پناهی سلیمان دستگاهی
اعز الله انصاره وضاعف ملکه واقتداره بخاک نشینان
آستان نیاز وافتقار که اناء اللیل واطراف النهار بدعای دوام
دولت وخیرخواهی ارکان ملک وملت میگذرانند رسید وکلاه گوشه
قدر ومنزلت شان باوج عزت وکرامت رسانید همه یکدل و
یکزبان بوظایف شکرگذاری قیام نموده وقواعد منت
وسپاس داری کارفرموده شعر خسروا قاعدهٔ عدل فزون کن
که زعدل عرصهٔ ملک تو هر روز فزون خواهد شد
فتح ونصرت زخدا خواه که بی منت خلق • مدعی گر همه شیر است
زبون خواهد شد • لایزال دولت موافقان در معرض
ازدیاد باد وگردن مخالفان در ربقهٔ خضوع وانقیاد
رقعه ملطفه بر ملطفه مبنی از انتظام امور ملک وملت والتیام مصالح
دین ودولت بدعاگویان مخلص ودولتخواهان مختص رسید

زبان به ثنا و دست به دعا گشاده گوهر شکرگذاری بسفتند و بلسان
خیرخواهی گفتند **شعر** شکر خدا را که بعون ازل • شد بصفا
جنگ خصومت بدل • منهب اقبال درین کهنه دیر • غلغل انداخت
که الصلح خیر • اگه زدی دم ز شقاق و شقاق • می سپر در راه
وفا و وفاق • این همه خاصیت عدل است و داد • وین همه
فرزند نو از عدل زاد • معدلت شاه اگر این سان بود
فتح ممالک همه آسان بود • باد بقا شاه جهان را بکام
تا بود امکان بقا و السلام **رقعه** • باسمه سبحانه عنایت نامه موجب
سربلندی و مثمر سعادتمندی مبنی از توجه لوای نصرت شعار
بجانب این دیار مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یکروی
رسید خلوت سرای دل را رفت و آب داده و دیده امید به
شاه راه انتظار نهاده نغمه غمی نه فراق و ترانه و رانه اشتیاق
ایشان اینست **شعر** مبارک ساعت کان مه به شهر پاک کند منزل
ز وصلش سرفراز جان باقبالش بنازد دل • چه حاجت اختیار
ساعت سعد از برای او • که هر ساعت ز اسعادتها شود از مقدمش حاصل

در مطاوی

در مطاوی عنایت نامه استفسار از ان معنی که چهارشنبه
آخر صفر بان اشتهار یافته است رفته بود همانا از منشا
همان توان بود که بعض از مفسران یوم نحس مستمر را که در
کلام مجید واقع شده است بچهارشنبه آخر صفر فرو آورده اند
و پوشیده نماند که نحوست آن روز نسبت باصحاب شقاو
شقاقست که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال
و استیصال ایشان دران روز بوده است مصرع
بر دوست مبارکست و بر دشمن شوم ⁂ و چهارشنبه صفر
امسال این برادر سشنبه یار بن است رجا واثق است
همچنانکه دران سشنبه دخول درین شهر و ولایت بر ملازمان
آنحضرت زلی داشان که قدرت افراغت ز حکمی که هر
فضولی به اختیار منجم چه حاجتست سعادتی از احاطهٔ انجم
و افلاک بیرون روزی کناد رقعه آمد مرغی برگی گلی در منقار
بروی خطی از سنبل تر کرده نگار ⁂ مضمون خط اگر ای خوانن
دیدم گیاه خوش باش که از تو یاد کرد ابر بهار ⁂ رشحات

اقلام دبیران عالی مقام شده بود این لازال
ملتمالشفاء الملوک والسلاطین که سرچشمه حیات لب
تشنکان وادی حرمان و سرمایه سرکشتکان بوادی بعد
و متحران است فی ایمن یوم و اسعد ساعت باین فقیر
حقیر البضاعه رسید روضه جان اخضرتی تازه و خدیقه
جنان انضرتی بی اندازه بخشید بر حصول این دولت
و وصول این سعادت وظایف شکرکذاری و مراسم
منت سپاس‌کذاری بجای آورده شد و تخفیفا للابرام و تحاشیا
عن اطاله الکلام دعا اختصار کرده آمد شعر
بر تاج وران شاه جهان سر بادا ۰ بر فرق زمانه سایه کوستر بادا
آوازه بندکی و شاهی تا هست ۰ تا بنده و شاه بنده پرور بادا
والسلام رقعه بنامیزد زهی منشور شاهی با یرادش دعا
کویان مباهی بنام بنده در قید غم بند خطی آزادی آمد از
خداوند ۰ عنایت نامه همیون به انواع عنایت مشحون
در اشرف ساعات و اطیب اوقات خاکساران وادی

فرمان قباد

فراق و بادیه‌پیمایان بادیهٔ اشتیاق را **شعر** سر دولت با وج عزت
افراشت **ه** بدست مرحمت از خاک برداشت بایستی
این فقیر نیز چون خامه قدم از سر ساخته طریق ملازمت بنمودی
اما بواسطهٔ عجز و بی اختیاری و بی قدری اعتباری خود را
در معرض این مقصد بلند و مطلب ارجمند نمی دارد و الا غلبات
شوق و نزاع و جذبات تعطش و التیاع بزمین بوسی عتبهٔ
سپهر مرتبه نه در مرتبه ایست که بحروف مرکبه و عبارات
مرتبه شرح توان داد رجا واثق که عن قریب مجیب عزت
نه لطیف که متضمن این امنیت مفضی بفراغت و امنیت
از هجوم شداید هجران و هموم مکمن از بطون بظهور آورد
و شتعال آذر و مندر آتش ازین در مضیق دوری و تنگنای
مهجوری نگذارد و انه علی ما یشاء قدیر سخن دراز کشید و لو
با قامت دعا و نیاز انجامید فلع و قمع اصحاب شقا و شقاق
علی اتم الطف میسر باد و حال و مال ارباب وفا و وفاق
علی احسن الوجوه مقصود و السلام **رقعه** دادند که ن

مژده که آن جان جهان شد جاره در داشکار و نهان
هر جا گشتند باین مژده ها ون جانها باید نثار آن مژده دهان
لا یزال خواطر دولتخواهان آنحضرت به نیتهای خیر مشحون باد
و نیتهای ایشان بعملها صالح مقرون و عملها ایشان از محبطات
سمعه و ریا مصون و مأمون جون درین و لا صحیفه همایون نموم
فصل برعنوان رموز لطف در مضمون بدعاگویان دولت
روز افزون رسید حسن ادب بازاء آن خبر باداء دعا
رخصت نداد لاجرم بدین جند کلمه اقتصار افتاد والسلام رقعه
دوران فلک بکامشه رام جنو • با ما بسر نزاع و غوغا شنود
بعد رز تجدید وظایف محمدت و تمهید قواعد معذرت خامه
عنبر افشان دبیران عظیم الشان که انامل شریفه رنجه
فرموده اند و فراموشان زاویه خمول را برشحه قلمی یاد آورده
شعر دعای که بنود به آلی مصاف • ز عجب وریا یا کز اخلاص صاف
جو فانی بود بنیر اندر دعا • نه اخلاص گنجد دران نه زیا
بود و خوشی از تشوایب تسلیم در تافته از قدیر علیم نشار مخیم

جاه و جلال

جاه و جلال و معسکر عز و اقبال میگردد و همواره از حضرت
واهب العطایا اثر الدعا اجابة غایب لغایب با دل حاضر
میل خاطر ارکان دولت برعایت رعایا و برات ساحت
همت از ظلمت ظلم برایا که سعادت دینی و دنیوی بکمال
آن منوط است و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلال
این شروط مسألت میرود و سمع اجابت مسموع باد و بلغ
استجابت مشفوع والسلام رقعه چون شاه تفقد گدای
بکند ، ور لطف نظر به بینوای بکند ، از دست گدای
بینوا ناید هیچ ، جز آنکه بصدق دل دعای بکند ، حق سبحانه
و تعالی میل خاطر دولتخواهان آن حضرت را برعایت رعایا
و شفقت بر عامه برایا زیادت گرداناد و آنرا درین جهان
سبب امتداد دولت و در آن جهان جهت ازدیاد سعادة دارین
والسلام رقعه باسمه سبحانه و تعالی دعاهای که بر لب بازنشده
نوید فاستجبنا ها شنیده نجات که با آن همت روشن
خروج از عهده جواب احسن هر صباح و مسا همراه شمال

وصبا بموقف عرض بارنافکان بحیم جاه وجلال وسعادتمندان
معسکر عز واقبال رسانیده می شود وچون شرح ارزومندی
واخلاص از تو تیم تکلف وریا عاری نیست واظهار افتقار
واختصاص غیر قاعدهٔ ظاهربینان وخودنماجاری نه ست
آب کرده شد شعر به نزدیک سلیمان باشد از مور • حدیث
شوق واخلاص وادب دور • به پیش خور که اصل روشنایست
هوا داری ز ذره چونمایست • جز این معنی نشاید از گدای
که گوید در دل شبها دعای والسلام رقعه آسیب صرصر اجل
از ناگهان رسید • بر بار رسیده میوهٔ از شاخ ملک
یارب مباد سایه سرو جلال وجاه تا نفخ صور منقطع از جویبار ملک
اجر ومثوبت ارباب مصیبت بقدر شدت وصعوبت آن
نمی تواند بود واشد مصایب مفارقت اولادست که قرة العین
وثمرة الفواد رجا شمول کرم الهی وعموم نعم نامتناهی آنست
که اجر ومثوبت انحضرت درین مصیبت امتداد دولت این
جهانی باشد واز دیاد سعادت جاودانی والسلام رقعه

آید خرمی

آمد خبری که می رسد محمل دوست • بر سوختگان لب سوخت کوی
دل دوست • هرگز نبود از روی خسته دلان زان پیش
که نزدیک شود منزل دوست • شوق سنهام بخاک بوسی سده
جاه و جلال و عتبهٔ عز و اقبال آنحضرت نه در آن درجه است که برح
خامه شرح توان داد یا در طی نامه سر توان کرد لاجرم سر
آن باب کرده بمراسم دولتخواهی و وظایف دعاگوی قیام نماید
شعر بر تاج وران شاه جهان سر بادا • بر فرق زمانه سایه گستر بادا
آوازهٔ بندگی و شاهی تا هست • تا بنده و شاه بنده پرور بادا
رقعه آمد از ره قاصدی با او نوازش نامهٔ • سوی درویشان ز
شاه کامبخش کامیاب • چون رسد منشور عزت را آسمان
قدر و جاه • خاکیان را جز دعاگویی چه یارای جواب • هر کجا
رانده سپه بادش علی رغم حسود • فتح و نصرت همعنان اقبال و دولت همرکاب
رقعه ز بارگاه خلافت پناه شاه رسید • نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب
چه حد من که نگارم بلوح اندیشه • بجز وظیفهٔ رفع دعا بجای جواب
لا یزال ذو الجلال و الافضال همم و خواطر اولیاء آنحضرت را از

نوازل دهر مضمون واز زلازل قهر مامون در مقر شوکت و جاه مستقر
دولت تیقظ وانتباه بتقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت
قوانین معدلت گستری مصروف و مشعوف دارد بالنبی و آله
الامجاد رقعه شرف نامه ز آفتاب بلند ٭ سوی ذره بی سر و
پا رسید ٭ ز تشریف آن مکرمت ذره را ٭ سر فخر بر چرخ والا رسید
چون عنایت نامهٔ همایون مبنی از دیاد دولت روز افزون
خاکسان آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانند و کلاه گوشه
قدر و دولتشان باوج عزت و ذروه کرامت رسانند همکنان
یکدل و یکزبان مصراع روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان
بوظایف دعاگوی و مراسم دولتخواهی قیام نموده نمی نمایند
حضرت مهیمن نشان بمحض فضل و امتنان اولیا آن حضرت
را حسب الامکان از مکاره مصون و از مکاید مامون
در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد والسلام رقعه
بجناب سلطنت انتسابی در حین حبس نوشته شد شعر
خردمند اگر جا بزندان کند ٭ ز طبع خوش آن را گلستان کند ٭

چون زندان

17

چو در فسحت بسط ره یافت دل • چه غم دارد از قبض این مشت گل

بر رای جهان آرای و ضمیر مشکل کشای پوشیده نماند و نخواهد بود

که چون نعمت عالم بتبدل حرفی نعمت می شود و محنت آن بتغیر و صبح

محنت می گردد آزاده هوشمند باقبال آن دلخوش نباید کرد

و با دبار آن خاطر مشوش نباید داشت شعر باقبال خرم از آن کار نیست

چو اقبال او رنگ ادبار یافت • که اقبال او غیر ادبار نیست

چو آنکس کز اقبال او روی تافت • درویشان دلریش دولتخواهان

نیک اندیش همواره دست نیاز برداشته و همگی همت بهمت

بران گماشته که عن قریب بعموم عنایت بی علت مقلب

القلوب همه کدورتها مفضی بصدق و صفا شود و بکثرت

مکرمت بری از قلت مفرح الکروب منقضی بصلح و ولا

گردد شعر خوشش آندم که این جنگ و این داوری • شود بسر

بیاری و یاوری • کهن دوستان را باقبال و کام

شود تازه عهد وفا و السلام رقعه بعد از عرض نیاز بلسان اختصار

و ایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد خود را هوسته بنوشته بر

خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پاره جواهر اخلاص را بنظر
کیمیا آثار برساند چون هر قاصدی راه بر این مقصود نمی تواند
برد و هر طالب طریق این مطلوب نمیتواند سپرد و این معنی
جز گاه گاه صورت نمی بندد و از ستر غیب در در بظهور
می پیوندد شعر ترک ارسال قاصد و نامه ٭ شیوه هوشمند آگه نیست ٭
لیک سوی عزت حریم تو ٭ باد را پای و مرغ را ره نیست ٭
امیدوار چنان است که عن قریب مجیب عز شانه لطیفه انگیزد
که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد ٭ و دولت ادراک ملاقات
شریف ٭ و استماع مقالات لطیف ٭ علی ایمن فال و احسن حال ٭
میسر گردد شعر وقت آن آمد که زین نیلی حصار ٭ روی بنمای عیان خورشید وار ٭
وین امید را روشن کنی ٭ تنگنای عیش را گلشن کنی ٭
دوستاران مخلصان دلکام ٭ دست بوسند بخدمت و السلام
رقعه
که با مارت تا آلی نوشته شده شعر زانده که قضا و اتفاق نیفتد ٭
تا بو که گیتم گهی بخاطر گذرت ٭ گر مرغ برد سوی تو باد وزد ٭
خواهم که دهم بنامه در دست ٭ چون قلم بر داشتم و اندیشه

نظام الدین علیشیر

کماشتم

نگاشتم جز اعتذار رقعهای متتابع درین چند روز واقع نشد معنی در
دل نگذشت و صورت بخاطر نگذشت اگرچه این نیز خالی از دغدغهٔ
تصدیعی نیست و اوقات شریف را بی شایبهٔ تصنعی نه **بیت**

گر ننالم پیش تو آن ناله درد سر بود   ور نخواهم عذر آن درد سر دیگر بود

مرادات دنیوی و سعادات اخروی محصل باد **رقعهٔ دیگر**

تحیاتی که چون از دل برآید   همه روحانیان را جان فزاید
نسیم آن درین فیروزه منظر   دماغ قدسیان سازد معطر

هر صبح و مسا با صحایف دعا و ثنا منبعث از کمال محبت و
ولا مصحوب شمال و صبا میگردد و چون تکلف در شرح شوق
و اخلاص از توهم سمعه و ریا عاری نیست و مبالغه در اظهار
نیازمندی و اختصاص جز ابتغاء ظاهر بیان خودنما جاری نه
لاجرم از سمت آن گشته و بساط آن در نوشته میگوید **بیت**

جز این کاری مبادت گاه و بیگاه   که در ظل ظلیل دولت شاه
خط حظ خود از دل برتراشی   برای حق پناهی خلق باشی

والسلام **رقعه** شد زبان خامه دلم را ترجمان بشنو از نی چون

حکایت میکند بازبان تیز و چشم اشکبار از جدائیها شکایت
میکند حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام
اشتیاق بیش از آنست که بمددکاری دوات دهان بسته
و دست یاری خامه زبان شکسته در طول این نامه عرض آن
مقدور باشد و در طی این صحیفه نشر آن میسور لاجرم سد
آن باب کرده التماس میرود که **شعر** در آن ساعه که بی تشویش اغیار
در آن فرخنده مجلس باشدت بار زمین بوسی بتعظیمی که دانی
زمین بوس مرا گویان رسانی دولت از انتها مصون
و سعادت از انقطاع مامون میسر باد **رقعه** سلامی کرده
از نیش تیز دندان کشاده عقدهای از رشته جان
سلامی از کمند طره لام دل صاحبدلان آورده در دام
سلامی خوشتر از فردوس اعلی الف در وی کشد قد چو طوبی
زیر آن الف از چشمه میم عیان دریای طولی عین از سیم
تحفه صحبت شریف و هدیه مجلس منیف گردانیده معروض
آنکه چون خدمت مولوی را شوق رکاب بوسی عنان گیر شده بود

خود را

خود را بر فتراک او بستن واجب نمود لاجرم این رقعه مصحوب
رسائل که بتجدید تحریر پیوسته بحضور فرستاده شد اگر
مصلحت دانند بعرض همیون رسانند والا بیت
هرچه نه مقبول دل پاک نیست * بایدش از صفحهٔ ادراک شست *
دولت عاجل مغضی سعادت آجل بروجه اکمل میسر باد رقعه
لی کلک نوطفل معنی را بلسان حسن پرورده * غرهٔ صبح را
از طرهٔ شام رشک رخسار نوخطان کرده * قصه کوته شب
دراز مرا * پاره پاره بروز آورده * صحیفهٔ شریفه مشحون
بمعانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دوران نزدیک
بحضور را مشرف ساخت * در صورت هر خطی خطی روی
نمود * و از عکس هر حرفی فرجی پرتو انداخت * از شوک شکوه
غنچهای شکر و ثنا مانند از خار گل گلها محمدت و دعا شکفانند *
آری شعر گر لطف تو بگذرد بخارستانها * خارستانها شود نگارستانها *
حکایت گل و شکایت بناران واقع شد که ایشان از رقعهٔ
این فقیر تصور کرده و در تحت تقریر و تحریر آورده والا شعر

باید از تو چنان معامله که کسی را رسد در آن گله

نیست از تو بجز کله گله‌مند زانکه لطف تو اش ز بیخ بکند

حق سبحانه همواره در نظر رأفت خودشان دارد و با

نظر بخودشان نگذارد والسلام رقعه ایزد که بلوح ما قلم رانده

است بر ما و تو اسرار قدم خوانده است ما و دل ما به

آن پری مانند است کش باد دشت و روی گردانده است

هرچند به اختیار مشهورم من وز مذهب جبر جبریان دورم من

مهجور ز اختیار مسرورم من با دعوی اختیار مجبورم من

نامه نگاه بی اختیاری مرقوم منطوی بر اختیارات لطایف

منشور و منظوم بلکه سفینه از تموج بحر جبر و قدر در تلاطم

نوشته در کلام ازلی و نویسنده در متکلم حقیقی گم لب

تشنه تمتع سراب خودی سیر و بر جرعه شراب بیخودی دلیر

رسید و قصها رساند شعر زاندیشه کار و بار بیرونم کرد

وز دبدبه روزگار بیرونم کرد بر من صدقات قهر جباری بخت

وز عالم اختیار بیرونم کرد لاجرم از مقام اضطراری رعونت

اجتناب

احتیاط هرچه بزبان خامه دادند سمت تقریر یافت و هرچه بر خامهٔ
زبان کشادند صورت تحریر پذیرفت لا یزال مجاری احوال
ملازمان بر نهجی که مختار خاطر عاطر و مقبول ضمیر منیر باشد
جاری دارد رقعه بعد از رفع اخلاص لسان اقتصار و
اختصاص مرقوم آنکه درین چند روز از نتایج فکر
بحراندوز و غزل جدید مخلصان قدیم رسید نکته دانان
سخن ور شیرین زبانان نظم گستر جواهر منظوم آن را
گوشوارهٔ سمع قبول و تسلیم بلکه حمایل گردن خضوع و تعظیم ساخته
طریق تتبع آن برداشتند و معانی بدیع به لوح بیان نگاشتند
داعی نیز دفع گمان تکاهل و رفع تهمت تساهل را آنکه شعر
زبیران در قیاس خرده دانان نباید جودهٔ طبع جوانان
گوهر چند از خوی خجالت گرد کرده و در صدف صدق ارادت
پرورده در رشتهٔ دقیقهٔ محبت فراهم آورده تحفهٔ صحبت سلک و عقد
نظم جمعیت منسلک داند بیت رشتهٔ این نظم که گوهر تمام است
بلست گوهر بلکه صدف ما هاست زیور افسر خسرو شاه را

با دگمرینش درگاه راه همیشه ریاض سخن از نشحات طبع گوهر ریزشان تازه باد و فضای جهان از نغمات نظم دلاویزشان پرآوازه والسلام دفواوی آلاف شوق نست درسیم لیک درغم دراز گرچه فرساید زبان یک نبه نتوان گفت بازه بعد از تبلیغ سلام بلسان تعمیه وابهام معروض آنکه چون نامه مشتمل بر معماهای نامدار این کم نام زاویه فقر و انکسارش بود رسید دیده رمدین را نور وسینه اندوه رسیده را سرور بخشید الحق هریک را در بهار رونق غنچه یافت که از شکوفه آن باغ طبع خندان شود و نافه داشت که از شکافتن آن دماغ خرد عطرافشان گردد نی نی شعر درجی دیدش لطیف و موزون از دره گوهر بقیمت افزون دروی مکنون دری شگفته دربسته کلید آن نهفته دلهاشان زفکر سوست نایافته برگشادنش دست بازا آن جواهر خذفی چند اما گوهر آبدار و درمقابل آن لآلی صدف چند لیک حابل

لو کوی سوار

21

لؤلؤی شاهوار در سلک نیاز وشکستگی و رشتهٔ تعلق و دلبستگی انتظام داده بموقف حضور فرستاده و آن اینست بیت

کرده زلفت سرکشی با روی خوب ای عشوه گر ؛ آفتابی جلوه ده هر صبح بقانون دیگر ؛ ای زهی سر زلف بخت ماه تمام ؛ قوس قزحت براوج خور کرده مقام ؛ دل در خم گیسوی تو سرگشته مقیم ؛ گل پیش مه روی تو اشگفته مدام ؛ امیدوار جنابت که گر زیور حسن و جمال ذاتش بدعوده عین الکمال را در خور آید هر چند صدف شکسته و خوار بود این بس که مقر در شهوار بود مشکل هر معما بالتفات طبع لطیفشان حل باد و معمای هر مشکل باتمام خاطر شریفشان منحل و السلام

رقعهٔ اخری صحیفه از فتحهٔ صادق صادقاز اکلهای فتح گشاده و از کنگرهٔ حاسدان را خار رها کرده نهاده بعد از تمادی ایام انتظار و توالی آلام اصطبار از جانب جناب امیر علی شیر عالی گهر که اسم شریفش را بصورت لطیف نگاشته قلم تقریر و خامهٔ تحریر گشت سمت ورود یافت منتظران

زاویه اخلاص و امیدواران کاشانه اختصاص را مروح
روح و مفتح ابواب فتوح آمد در مقابله تحیات حیات
انجام و تسلیمات مفتح تسلی تمام متحف و مهدی و مبلغ و
مؤدی میکردد شرح تعطش بر تنخ زلال وصال حد زبن
زبان لال حال و مقال نیست لاجرم ازان تقاعد نموده بر
دعا متضمن نهر ممتاز از اختصار میرود بیت تیغ فتح شاه
صف شکن را اقالیم جهان باد مسلم پی هر فتح عالم
را سکون ده بیشتر باد همچون نقطه عالم همیشه در دل حساد
ملکش چو سین نوک سنانها باد مدغم والسلام رقعه اخری
دعا بدایت آن مضموم مع الشوق والغرام و نهایت آن ممدود
الی یوم القیام والعین بنهما مفتوحه الی الاجابه من الملک
العلام بصورت نیاز نثار بساط اجابت و انبساط میکرد
و میل و شغف بنیل شرف ملاقات بیش ازان است که
بصرف عشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم و دوات
ادای شمه ازان توان کرد لاجرم عنان قصد و نیت از

صوب الا

صوب آن منبع معطوف داشته باین دولت مصروف
میکردد بیت زیرک آنکس که در خرابه دهر ٭ در گنجینهای راز زند ٭
جاه کوتاه زیر پای نهد ٭ دست در دولت دراز زند ٭
لایزال نهال روضهٔ امید برومند باد و شاخ دوحه سعادت
جاوید باز پیوند والسلام رقعه بعد از عرض اخلاص بنیان
محبت و اختصاص معروض آنکه سلطان عالی صاحب
قدرة و محال سخن دران حضرت نعمت بزرگست ٭
و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفاس است ٭
بمصالح مسلمانان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان
و اگر ناگاه عیاذا بالله طبع لطیف را ازین مر آن شغل گرانی
حاصل آید و خاطر شریف پریشانی روی نماید تحمل گرانی را در
کفهٔ حسنات وزن عظیم خواهد بود و مصابرت بران
پریشانی راجمعیت اسباب سعادت و خیل تمام بیت
راحت و رنج بود دگرازان ٭ رنج کشش بهر راحت دگران ٭
زانکه باشد بهر رنج امید ٭ رنج تو تخم راحت جاوید ٭

حق سبحانه وتعالی توفیق دستگیری از پا افتادگان و پامردی
عنان از دست رفتگان زیادت گرداند رقعه اسلامی
که چون لب ان رمز از اصول و مبانی آن نکته گویم حرف
ولاء ازلی در سیم نیست و چون بمشام ذوق از وصول
بمعانی آن شمه بویم مصرع از همدم ابدی ترنسم نی با فاتحه
اخلاص مقرون بغایت تذلل و استهال و مشحون بنهایت
توجه بدولت اتصال تحفه موقف شریف در هدیه مجلس منیف
میگردد و داغ دل سوخته از فراق در اثنای عالم آتش
التیاب فروزش ترازان است که در شرح و بیان
آن بکار ذو رویی و خامه دو زبان احتیاج افتد لاجرم
طی آن نموده و زبان انبساط کشوده انهامی رود که چون در
بن ولا ورقی بکرد و لا سبقی مشحون بنکته چند که در اثنای
شرح بیت آفرین قصیده برده که بی کوش سبق از اولین و آخرین
برده روی نموده مملو بلطایف ارجمند که بر ان کتاب لطافت
انتساب مصرع. چون قطره شبنم که چکد بر رخ آب.

نارک افزوده

نازک افزوده مطرح پرتو اندیشه گشت و مسرح عقل فلک
بسته آمد الحق هر معنی دقیق که بتدقیق نظر موی شکافته بودند
بقوت مناسبت چون موی در قلم بافته عقل باریک بین
را موی و میان آن فرق نهادن دست نداد آما چون موی
و هر عبارت پاک که بفهم دراکه از بحر زخار خاطر گهربار کوثر آثار
استخراج کرده بودند و با لماس تفکر سفته در سلک انتظام
آورده ازان با جواهر آبدار و لآلی شهوار تفاوتی
چند ندید لاجرم آن را زیب بناگوش جان و زینت حمایل
جنان گردانید توجه خاطر شریف باستنباط این نوع غرایب
و بدایع با وجود کثرت شواغل و موانع علامت آنست
که خدمت ایشان را تفرقه ظاهر از جمعیت باطن مانع نمی آید
و ازین معنی امیدوار گشته مسألت میرود که حق سبحانه
جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه
نماید والسلام رقعه بعد از ادای وظایف دعا مقرون به
اجابت سمع الله لمن دعا مرفوع آنکه تازگی قاصدی رسید

و قصیده جاریدر سایند شعر جو حرف جند خواندم زان قصیده
دل خاصانش اندر قید دیدم ٭ دران اثنا جو شد جشم بصیرت
کشاده جمله دلها صید دیدم ٭ هر جند از مطلع تا مقطع از هر
بیت و مصرع خاطر سرعت نمود مبادی مصرع بهر حرفی فرو شد
جون سیاهی ٭ هیج نقصان جز انکه دفع عین الکمال را در
حسن کلام و لطف مقال کوشیده بودند ٭ و از هیج جزی ساخته
این ناقص را لباس اوصاف کمال پوشیده ٭ بنظر اندیشه
دنیا مداری شعر مشاط جو جهره تابان ارآید ٭ از نیل خطی کشد پی
دفع گزند ٭ از فحوای ان جنان معلوم (مفهوم) شد که خدمت ایشان را
ارادت اقبال بر قبله مقصود و اعراض از نمودهای بی بود مبا کد
شده است الحمد لله علی الآئه اما اگر جنان جه تغیر اموری صوری (معنوی)
و ترک اشتغال ضروری جون ملایم مزاج شریف عزیزان نیست
مبالغه زود در نمی نماید که در هیج جای نیست که مقصود ظاهر
نیست و جمال ظهورش را جز کمال ظهور بیت گرنه هر جای جمال خود
نمود ٭ و هو معکم اینما کنتم جه بود ٭ ماهی اندر جواب است آب جو ٭

بی از بر جیم

می زند بر چشم و گوشش آب جوی • گر شود از آب اگه بیم باد •
وار هد جانش زبند ارتجاب • حق سبحانه و تعالی همگنان را
از حقیقت قرب بمقصود اگه گرداند و دست همت از نموده های
بود کوتاه • والسلام رقعه بعد رفع السلام الی المجلس العالی
والموقف المحفوف بالمکارم والمعالی • معروض اگه هر چند
این شکسته هنوز از ملازمت عزامت قصیده نشین رسته •
اما چون نفس شوم از سعادت ترک عادت محروم و سیاحت
بحر شعر و سیاحت فیافی معتاد گشته • و طریق غزل که توجهی
بعضی از مظاهری صوری چاشنی نمید هد بالکلیه انسداد
یافته • گاه گاه تشحید خاطر را بلکه تنبیه غایب و حاضر را تتبع
قصاید عام الفواید که بر سنن کلام الهی و حدیث نبوی مشتمل
بر نصایح و کشف فضایح فرو رفتگان در قاذورات دنیوی و باز
ماندگان • از لذت کمالات معنوی بست اشتغال نموده • و می نماید
جماعت که از ان نمد کلاهی دوران نقایص از خود بر خود گواهی
تصور آن می کنند که عرض از ان تعبیه و تشنیع و توبیخ و تقریع

ایشان نیست حاشا وثم حاشا شعر خار با دشنه که او خون ریز است ۞
چون دارد صاف خود زبان تیز است ۞ نیست حاجت که در غم چمن ۞
بهجاش زبان کشد سوسن ۞ فقیر که خود را بهر از جر نقل از طامات
صوری هر کران برکران کشیده ولو دنا بود خود در زاویه خمول
وحرمان آرمیده قبله طلب وی نیستی است که هرکه هستی بیند و
وجهه قصد وی نابودی که گرد وجود در آن نشیند و در اه طاقت
انکه در گوشه نشسته و ابواب دخول و خروج بر خود بسته تصویر
صور خیالی جمع پریشان و ظهار اشباح مثال ایشان کند و
ازان نشانه بر سازد و داستان محمدت و مذمت پردازد
بهمات بهمات بیت آزاکه دل از صلح کسان تنگ بود ۞
با هیچ کسانش کجا سر جنگ بود ۞ آزاکه فراخ این جهان تنگ بود ۞
با تنگ جهانیانش چه آهنگ بود ۞ و مع هذا در بین و لا بوزن
و قافیه قصیده که بجودت فکرت افضل المتقدمین خاقانی
شیروانی صورت اختراع یافته و املح المتاخرین خسرو
دهلوی حذو النعل بالنعل طریق اتباع آن شنافته تتبعی

25

چند کلمه نوشته بود بخدمت فرستاده شد امیدست که بچشم

رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ والدعاء بظهر الغیب

اقرب الی الاجابة بلا ریب رقعه رسول دوست بدستم یکی رساله

سپرد: رساله که ز دل رنج دیرساله ببرد: الحق

نه رساله نورسیده که سالها زره گرده تا لی سر وقت دور

ماندگان آرزومند آورده بلکه خلعتی از جانه جانه غیب واصل رسانده

ببالای مقدمان اهل دل بیت بهر سطری زنثرش چون پری و بی

شوی عارف باصل کلّ ازوی: چو نظمش الوح دل نگاری

زهر بیتی ازان نامی برآری: حق سبحانه سرچشمه آن فیض

را از الابش منزل مصون دارد و از آمیزش مکاید مامون والسلام

رقعه ای باد چو آمدی سر منزل یار: آمد بدلم ز آمدنت

صبر و قرار: نامد بقرار از این قدر جان زنهار: اورا سپرد

با که دانی بسیار: اگر نه بهر چند روزی رشحه قلمی از محاوران

آن آستان رسیدی و نفحه اکرمی از انفاس آن رازدستان

وزیدی برد و رمانده گان بداغ مهجوری گرفتار زندگی

صعب بودی و زندگانی دشوار امیدواری چنانست
که این طایفه مد اللیالی و الایام استوار گیرد و این قاعده
علی مر الشهور و الاعوام استمرار پذیرد **شعر** تا دم زنم
کلک و زنفحه انفاست ۞ گر زندگی دارم زین آب و هوا دانم
دولت و سعادت مستدام باد و السلام **رقعه** با کلک تو گفته
نامه گای گاه خرام ۞ صد نفحه خوش بروم آورده زشام
گر پای تو در میان نباشد نرسد ۞ مهجور از جانب دوست
پیام ۞ چون رقعه شریف بخط و عبارت لطیف متضمن
رباعی چنان در جودت حسن بیان فرد که ازان خوشتر
تصور کم توان کرد بمطالعه این فقیر رسید از هر مصرعه
بر دل محزون و سینه مجروح در تفرقه مدد و گشت
و باب جمعیت مفتوح نایره شوق وصال اشتعال یافت
و داعیه سفر مفضی بدولت اتصال استکمال پذیرفت
خاطر چنان میخواهست که عن قریب امضاء این نیت و تحقیق
این امنیت کرده آید اما بواسطه تمادی ایام روزه و

تضاعف

تضاعف ضعف هر روزه هوا عبد این حرا دبعید افتاد حق
سبحانه همگنانرا توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد
رقعه چون در کفت آن واسطی لعل قبا • شد همدم روان
آینه قفا • در انجمن ظهور رشد جلوه نما • زنگی بچه دم بدم
است خفا • زهی زنگی بچگان پسندیده و همدیده مردم و میم مردم
دیده چون در هودج کافوری نشسته و احرام زیارت شهیدان
تیغ مهجوری بسته بدین دیار رسیدند و درین مزار آرامیده
بیت آزرده دلان بجایشان بنده شدند • وز نکهت جان بخششان
زنده شدند • شکر این نعمت را که ادا تواند کرد و عذر این نوبت
کی بجا توان آورد به که ازین گستاخی دست بداریم و به دعا دولت
دست برآریم شعر دست که زما کرده بدین داستان یاد •
بالا دست همه زیر دستان باد • منشور کرم نگار را دایم عمر
کلکی که زاوج این نگارستان داد والسلام رقعه هبت ریح
وَهَیَّجَتْ اَشْوَاقِی • اَجْرَتْ دَمًا مُقْلَتِی عَلَی الْآمَاقِ • از رنج
فراق و محنت مشتاق • حرفی گفتم فقس علیه الباقی •

و هرگاه قلم برداشتم تا در جواب نامهٔ شریف ورقی نگارم چیزی
نیابم که بارها نگفته باشم و ننوشته از ملالت خاطر شریف
اندیشه کنم و اقتصار پیشه سازم **شعر** هر که بر من ز هجرت آید دردی ؛
تحریر رباعی کنم یا فردی ؛ زان می ترسم کز دم چون من سردی ؛
بر خاطر عاطرت نشیند گردی ؛ نوشته شده بود که در قبیله رونه
هرات تفرقه‌ها واقع است تخصیص را جهتی نیست در جمیع جهات
این قضیه شایع است **شعر** در نوبت حسن آن مه اوج کمال ؛
از دست رقیبان نکوهیده خصال ؛ چه شرق چه غرب چه جنوب و چه شمال ؛
از جور رسیده است و از جفا مالامال ؛ دعا را نوحی باید که رب
لا تذر علی الارض گویان در هیچ دیار ازین طایفه دیّار
نگذارد و استدعا از اصحاب فتوحی که حقوق مستدعیان را
گذارند و دمار از نهاد مدعیان بر آرند و این هر دو مقصود است
و از جملهٔ محالات معدود و وصیت آنکه دیده تیقظ و تحفظ بر
گماشتگان دارند و معاملهٔ درویشان را بالکلیه با ایشان بگذارند
بیت بر افکن بنیروی جاه و جلال ؛ رسوم تعدی بهر مرز و بوم ؛

الثعالب

لئلا تعاب بعیب یعیب ۞ لکیلا تلام بلوم یلوم ۞
کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق صواب جاری باد و امور
صوری و معنوی در مطاوی خیر و ثواب ساری **رقعه** چشمم ز صفاء
خاطر و مسکینی ۞ من آینهٔ توای نگار چینی ۞ روزی بمن روی
برو بنشینی ۞ در من همه عکس خوبی خود بینی ۞ هر دم زره
دیده دلم خون ریزد ۞ تا بو که فلک لطیفه انگیزد ۞ وین
نامه و قاصد از میان برخیزد ۞ بی واسطه در دامن وصل آویزد ۞
اگر نه این نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که مصب رشحات قلم و مهبط
نفحات کرم آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال باشد در هر چندی
از ایام دوری و اوقات مهجوری گلبن امید دور از رنجه
تازه کرداند و غنچهٔ مقصود مهجور از آن شکفاند **بیت** یک
گلبن امید بصد فصل نروید ۞ یک غنچهٔ مقصود بصد سال کشد ۞
نی طی نامه را گنجای شکر این مکرمت است و نی زبان خامه را
توانای عذر این موهبت لاجرم در اداء آن شرح نموده
بر دعاء اقتصار میرود لا یزال روضهٔ جاه و جلال دولتخواهان

برشحات فضل الهی تازه باد و درجات ترقیات آن تازه
بی اندازه والسلام رقعه بنمود ابری زجانب دشت برفت
از تشنه لبان زد و بگذشت برفت برگشت امید با جگر سوختگان
نا ریخته نم ز راه برگشت برفت هر چند امید ناامیدان
بحصول نرسید و مراد نامرادان بوصول نینجامید امید هست
که هرچه مصلحت دینی و دنیوی خادمان آن آستانه با آن
منوط باشد و سعادت صوری و معنوی ملازمان آن دو تنجوانز
بیران مربوط بروجه احسن و طریق اکمل میسر گردد رقعه
فیاض کرم ز فیض بی اندازه انداخت ز مقدم تو بشهر آوازه
شد باغ مراد نامرادان خرم شاخ امید ناامیدان تازه
مرادات صوری و معنوی متضمن سعادت دینی و دنیوی میسر باد
لله الحمد والمنه که اراجیفی که باسوای مخالفان موافق بود
مرتفع شد و اکاذیبی که بامراد موافقان مخالف می نمود
مندفع گشت رقعه خواند بصر ز کلک تو دور از ما
درد آورده صلای وصل مهجور از ما قانون شفا نوشته ای رنجور از ما

نشاند

نشانده بدان آتش محو و مازاد ٭ چون ورود رقعهٔ شریف
از حدود آن بقعهٔ منیف بر مخلصان صداقت شمار کو رود الماء
علی الظماء بظهور انجامید هر یک از دیده رمد دیده و سینه
تحمد کشیده از قلق حدت حرارت فراق و اضطراب شدت
حرارت اشتیاق بموطن الفت و نشیمن زلفت
بیارامید بیت براحت قرین باد آن دست و پنجه
که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه ٭ نوشته بودند که از
بعض کسان که مدتها در ظل حمایت و سایه تربیت و رعایت
بودند سخنان نامناسب و حکایات ناملایم سرزده شک
نیست که هر چنین کرده باشد از دایره انسانیت بیرون خواهد
بود و حیف باشد که زبان حکایتش کشیده بود و دهان شکایت
اش آلاینده بیت آسان مشمر خیل بد اندیش نزا ٭ کان
هر چه نیست این دعاگیش نزا ٭ از خامه صنع بر سر لوح وجود
جز صورت انسان نرسیده آثار ٭ والسلام رقواجی
از لطف تو تا واسطی سرخ قبا ٭ شد قطره زن از سر دوی ماه قبا ٭

آورده گهرهای گرانمایه بکار ٭ از لجه بحر لجی جود و عطا ٭
چون قاصد خیر مستغنی از القاب ٭ از تصدیع اطناب ٭
در معرض جواب مغنی بود بدین چند کلمه اقتصار افتاد ٭
وامانی و امانی دو جهانی میسر باد دقه همیون نامه چون یار دلبر ٭
بر و از عنبر تر بسته زیور ٭ خط مشکین و نظم جان فزایش ٭
چو گیسوی مرصع در قفایش ٭ در اطیب اوقات ٭ واشرف
ساعات ٭ مونس خلوت مهجوران ٭ و مایه سعادت شفاء
رنجوران گشت ٭ شعر گهی پرده ز روی او گشادند ٭
ز شوق شوق بوسها بر روی دادند ٭ گهی سوی قفایش دست
بردند ٭ ز عقد گیسوش گوهر شمردند ٭ در مقابله هر کرشمه
از ان شاهد غیبی که بر منصه پاکی و نیکی جلوه ظهور نمود هزار
تعلق و دلبستگی و نیازمندی و شکستگی بموقف عرض
رسانیده میشود ٭ و تحاشا عن الاطاله المفضیه الی الملاله
بدین دو بیت اقتصار کرده می آید شعر بود واثق رجا من واهب
محض وهب در باغ مکاتب ٭ خبایش در سرا ز فرخ امید ٭

کبیر بشیر بو ... دکی

که باشد میوه اش اقبال جاوید ؛ چه نامه است این که گویی میم او
فاست ؛ یقین کز خلقش او را خط او فاست ؛ ز
ناف نافه از و مشک باشد ؛ که روزی چند با او مشک باشد ؛
لله الحمد والمنة که آرزوی جمع با هوای مخلصان موافق بود مرتفع
شد و اکاذیبی که به امداد موافقان مخالف نمود مندفع گشت
لا یزال احوال ایشان از موجبات تفرقه مصون باد و اوقات
باسباب جمعیت مقرون رقعه رقعه مشتمل بر قطعه بمیزان
لطافت سنجیده ؛ بلکه کاغذی قطعه جواهر سیراب در و
پیچیده ؛ بمنفعان عور و نزدیکان دور سمت وصول
یافت شعر از غایت تعظیم نشاندند از آن ؛ بر حلقهٔ چشم
چون نگین در خاتم ؛ جواب آن بر لوح اخلاص بخامهٔ
اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن عاقبت و سعادت
خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی وآله الامجاد رقعه
زهی کرده از شوق شهباز طبعت ؛ همایان قدسی
هوای تذروی ؛ زمردم فرستادهٔ مطلع خویش ؛

کر اهل سخن مثل آن نیست ؛ الحق مطلع انوار لطف
ودکا از معانی آب طالع ؛ و آثار حسن او از عبارات آن
لامع ؛ اگر چنانچه کاهی با تمام آن بپردازند ؛ و بر تو اندیشه
بر تکمیل آن اندازند ؛ شک نیست القصیده نظم ایام و واسطه
العقد شهور و اعوام خواهد بود حق سبحانه از هر چه نباید مصون
دارد و هر چه شاید مامون رقعه بعد از عرض نیاز معروض
آنکه چون موصل رقعه شریف عزیمت مراجعت می نمود این
فقیر خواست که در جواب آن کلمه چند بنویسد و هر چند که
خاطر نفور را از رسوم عادی و تکلفات رسمی گشت از معانی
فکری و سماعی جز این رباعی بخاطر نگذشت شعر کی باشد و
کی که از جدایی برهیم ؛ و ز تفرقه منی و مایی برهیم ؛؛
در بحر فنا و نیستی غوطه شویم ؛ و ز خودبینی و خودنمایی برهیم
حق سبحانه توفیق کرامت خرق عادت مفضی بهر دولت
و سعادت رفیق ها دو السلام رقعه بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه
چون رشحات سحاب فضل و افضال آن جناب سادات شاداب

گشته اند

30

گشته اند اصحاب شان کم شده بلسان تعطش و تشوق **شعر**
چون تشنه که ز آب در بیابان کم شد ۝ شان کم شدن خویشتن همی جویند
از مراسم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده دران باب
اهتمام فرمایند حاکمند لا ازال مجلس شریف رفیق و مرجع
فقرا باد و الله **رفیع** بر کنار دجله دور از یار و مهجور از دیار ۝
دارم از اشک جگرگون دجلهٔ خون در کنار ۝ چون سواد
دیده ام دریا کند بغداد را ۝ سیل چشم دجله بارم گر شود با دجله یار ۝
دعاء بعز اجابت قرین از مشاهده مقدسه ائمه بیت نبی
بشرف استجابت همراه از مزارات متبرکه اولیا الله تحفهٔ
مجلس شریف و هدیه موقف منیف میکردد و تشوق نزاع
و تحنن و التیاع بدریافت سعادت ملاقات که اعظم مطالب
و اجل مرادات است بیش از ان است که امداد خامهٔ دو
زبان آور و اعداد سخن که از عهدهٔ اداء آن تقصی تواند
نمود لاجرم عنان بیان ازان صوب معطوف داشته
معروض میکردد که بعون عنایت لم یزلی حضرت عزت

غلت وعزت احوال فقرا رفقا سعر و جلب آ بد و حضر بدیر
نهج سلامت و منهج استقامت گزانست و از دقدغه و کرانی
که موجب تفرقه باشد و پریشانی بر کران انشاء الله تعالی
که مجاری احوال دولتخواهان آن حضرت نیز بر صورتی اجمل و معنی
اکمل واقع باشد این رقعه تضرع و ابتهال در منتصف شوال
در حین ارتحال از بغداد بجانب حرمین شریفین زادهما الله
شرفا صورت تحریر یافت والسلام رقعهٔ منظومه، ای نامه و قاصد تو بمثل
از وحی نشانه کوی جبرئیل، زانفاس نفیس تو بهر باب، انفاس مسیح زنده
کی یاب، قاصد ز تو نامه رسانید، جان را ز غبار غم رهانید،
نامه نه که مایهٔ امانی، آیینهٔ شاهد معانی، در وی ز ازان ضمیر انور، صد شاهد
معنوی مصور، وز نظم بدیع پاک ور وشن، پیشش بدر گهر فروتن،
اصناف جواهر که دیدم، زان نظم بگوش جان کشیدم، شوق شغف
نیازمندی، خالی ز خیال خودپسندی، عرض دلشاد طبع، ختم
کردیم و کلامنا به تم رقعهٔ منظومه، تحفهٔ مجلس شریف رفیع
می فرستم سلام بلکه سلام، گشت با هم دولام تخت

ماند باقی سیوم سه حرف تمام • بر همین نکته رقعه را کردم
مختصر والسلام والاکرام رقعهٔ منظومه کردی اکرام مخلصان السلام
و علیک السلام و والاکرام • خامه کردار زوی آن که کند •
درج در نامه شرح شوق و غام • جون ندید آنخدیث را پایان
ساحت کوته می فه الابرام رقعهٔ منظومه ای مسلم ترا مسلمانی
کام اسلامیان سلامت تست ۞ سوی ارکان خمسهٔ اسلام
میفرستم بغیر رکن نخست ۞ کان نه با جانم انجنان ایمنست ۞
که جدایی ازان توانم جست ۞ رقعه کلکش که بکام دوستان
کام نهاد ۞ بر غرهٔ صبح طرهٔ شام نهاد ۞ نی نی که زجعد
حور بر صفحهٔ نور ۞ مرغان اولی اجنحه را دام نهاد ۞ مکتوب
مرغوب منبی بر قواعد اخلاص و محبت و منبی از شواهد اختصاص
و مودت فی ایمن حال واکرم ساعة بدین فریق قبایل البلاغت
هر سطری بشطری ۞ از موجبات حرمت و تنظیم هر حرفی بطرفی
از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و جون التکلف
ورم اسلات ادب منشیان و دبیران است به شیوهٔ

شکستگان و فقیران ازان اعراض نموده میگوید شعر

خدا یار بادت که تا می توانی به نیک و بد خلق نیکی رسانی

والسلام رقعه‌ها که بخدمت خواجه مجد الدین نوشته لازال

مجد الملکبرآء و مجدا فی اعانة الفقرآء بعد از تحیت و تسلیم

مقرون بلوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندکی

عارضه عارض گشته و بحمد الله تعالی بخیر گذشته می باید که او قات

از اکثر اوقات بی شایبهٔ غرضی و مطالبهٔ عوضی بکار

سازی مظلومان و مهم پردازی مهمومان گذرانند و قد

بسوزانند و از او وسیلهٔ حصول نجات دینی و دنیوی و واسطهٔ

علو درجات صوری و معنوی دانند شعر در مزرع عمر

تخم نیکویی کار تا نام بر آیدت به نیکو کاری والسلام

رقعه نَسِیمٌ هَبَّ مِنْ اَکْنَافِ نَجْدٍ وَاَوْقَدَ فِی الْحَشَا نِیْرَانَ وَجْدٍ

وَ کَرَّمَنَا بِاَنْ اَهْدَی اِلَیْنَا کِتَابًا مِنْ ذُرَی عِزٍّ وَ مَجْدٍ

اضعاف الطافی که فراموش زدگان یاد کردند و از خاطر

رفتگان بخاطر آورده وظایف دعاگویی و مراسم رضا

جویی موجود ...

32

جویی مودی میکردد وتحاشیا عن الاطناب فی الکلام المفضی

الی الاملال والابرام بر دعا اقتصاری می افتد حق سبحانه

وتعالی همکنان را از هرچه بباید نکاه دارد وازهرچه نشاید

درپناه والسلام **رقعه** اُبَح وَاُسِیّهی قِصَّة البُعْد

وَالنّوی الی المجلس المحفوف بالمجد والعلی استماع چنان

افتاد که خدمت وی مرضی واقع بوده و بنزودی صحت کلی روی نموده

المنة لله وولی الاحسان **شعر** خبر ضعف ومژدهٔ صحت

کرنه مصحوب یکدیگر بودی ٭ بیخبر ماندکان هجران را

زان خبر جان ودل بغم سودی ٭ حق سبحانه وتعالی همکنانرا

ازعارضه امراضی صوری ومعنوی مصون دارد وازغایله

آفات دینی ودنیوی مامون والسلام **رقعه** آنی که بنای

اهل رازت کردند ٭ بیچاره نوازو چاره سازت کردند

می دار سری بخاک زان زنهار ٭ شکرانه آنکه سر

فرازت کردند ٭ ارتفاع پایه عزت وجاه درسایه

پادشاه دین پناه ٭ پیرایهٔ اکتساب دولت ابدی وسرمایه

استحصال سعادت سرمدی است خردمند آنست که آن پیرایه
را معطل ندارد وان سرمایه مهمل نگذارد وبان در دستگیری
از پای رفتگان جنبش نماید وباین در پایمردی سر رشته
از دست دادگان کوشش نماید برآورد حاجت امیدواران
که فردا مایه امیدت آنست شعر فشان در سینه مهر سینه ریشان
که تخم دولت جاوید آنست ایزد تعالی ممکنانرا برمراضی
خود صبور دارد وازمساخط خود نفور والسلام رقعه ۶۱
رفتی ومن از دولت دیدار تو دور هم دیده ز نور مانده هم دل ز سرور
خوش آنکه شود ز دور ایام و شهور این غیبت مبدل بتشریف حضور
بعده مرفوع آنکه بسبب نا رسائی توفیق مفضی بغفلت از مقصود حقیقی اغلب
اوقات این فقیر به بیهوده گذشته واکثر انفاس بما لا یعنی
مصروف گشته واز انجمله یکی آنست که درین چندگاه ورقی چند
نامربوط وحرفی نامضبوط بگمان آنکه بر طبق گلستان است
ترتیب یافته وچون درین ولا خواجه عاقبت محمود عازم انجانب
بود در صحبت وی فرستاده شد باشد که بطفیل وی بعین رضا ملحوظ

توفیق رفیق باد و سعادت یار باد و السلام رقعه لا زال الصلوة
عماد الدین ، و الصوم جنة لاهل الصدق و الیقین ، ساعات
بطاعات مقرون باد ، و اوقات بخیرات و مبرات مشحون ،
شعر گفتم که کنم بس از دعا حرفی چند ، بر عادت اهل رسم باهم پیوند
دل گفت که ابرام نه شرط ادبست ، بس کن که همین دعا بسندست بسند ،
رقعه لازالت الافلاک حول مرکز ارادته دائرة ، و النجوم
فی اصابة سهم سعادته جائزة ، گفتم جواب نامهٔ جان پیوند
بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند ، دل گفت که از تکلف و عادت و رسم
بگذر که همین دعا بسندست بسند ، خاطر شریف از نقد مطلوبات
مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق مقصود حقیقی مستوفی
رقعه چون یافت بجان زاده کلک پیوند ، زان خط مسلسل
خرد افتاد به بند ، گفتم آن جواب نویسم دل گفت ،
بس کن که همین دعا بسندست بسند رقعه سلام علیکم و رحمة الله
آفتاب از طارم عزت چو سازد ذره را ، پایه قدر و شرف
عالی بتشریف خطاب ، در جواب آن خطاب از ذره عقل

خورده بین ۞ هیچ نشمارد صواب الا انقیاد از جواب

اسباب دولت دوجهانی مقرون بموجبات جاودانی

میسر باد بالنبی و آله الامجاد رقعه بعالیجناب نقابت قباب

ایالت ایاب مخدومی اعظمی اکملی الذی یقصر البیان عن

ان یحیط بالقابه بل الالقاب مطوقه فی سدهٔ بابه

مدالله تعالی ظلال افضاله غیاثا للدنیا والدین و مغیثا للاسلام

والمسلمین شعر دعاهای که بر لب نارسیده ۞ نوید فاستجبنا ها

شنیدم ۞ تحیاتی که با آن هست روشن ۞ خروج از عهدهٔ

حیوا باحسن ۞ مبلغ و مهدی میگردد و بعده معروض

آنکه چون مجاری احوال اینجای بحمدالله المفضل الجواد مستدعی

اقامت مراسم شکر و مستوجب ادامت وظایف

احادات اعیان ملک و ملت و اکابر دین و دولت

علی الدوام و بلا استمرار در مقام ترصد و انتظارند شعر

گر اوج جاه و دولت چون خراسان روی بنمائی ۞ بنور طلعت فرخ

خراسان را بیارائی ۞ رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاق

واثق

واثق است که باسعاف این مقصود وانجاح این مراد برا اهالی این
بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد ظل عالی
مُدی الایام واللیالی بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد
جواب مکتوب سلطنت شعار حسن بیک لقد هبطت وفادات
تحبیرا ۝ الی فقر اهل الفقر من قهر قهر ۝ صحیفه نج علقت بنجاحها
بفضل موفی و اعتناء موفر ۝ رشحات اقلام دبیران سلطان
الغزاة والمجاهدین ۝ قهرمان الطغاة والمعاندین ۝ لازالت
رایات نصرته منصوبة فوق السماء ۝ وآیات دولته مکتوبة
علی لوح البقاء ۝ معز الدین حسن بیک بن علی بن عثمان
بیت گر ز دست منتظم امروز امر حج و غزا ۝ چو گشت بادیه
آباد از وی بجای سموم ۝ وزد ز ریگ بیابان نسیم روح فزا
سیکهی که پای در آرد بی غزا برکاب ۝ بر اهل کفر شود صورت
عرانش غزا ۝ ز طوق طاعت او هیچ صاحب افسر ۝۝
نتافت سر که نداد(ش) تیغ تیز سزا ۝ جهان ز حادثه گو
باش در امان ز خم ۝ به بست راه زخم سپهر و حادثه را

بعهد معدلتش نیست ظلم کیشان را جزا و نا له جزا الا آه خیر جزا ۵
مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله ۵ از نوبهم در از دستی
حرامیان دور از راه و ستمی از توجه عساکر عالم گیر جهان
ستان بعزیمت غزا کفار نواحی گرجستان ۵ روضهٔ
جان لب تشنگان بادیه شوق بجمال کعبه مراد خضرتی تازه ۵
وحدیقه جنان جگر خستگان معرکه جهاد و اجتهاد در انهر بی
بی اندازه بخشید همگنان همدل و همزبان مصرع روی نیاز
بر زمین دست دعا بر آسمان ۵ وظایف دعاگوی ادا
کردند و مراسم شکر گذاری بجای آوردند لایزال برکات اقدام
طائفان بیت الله الحرام و میامن اقدام غزاة نصرت انجام
رقلع و قمع عداة اسلام ممد حال و معد انجاح آمال ملازمان
نجم جاه و جلال و معسکر عز و اقبال باد بالنبی و آله الامجاد
جواب مکتوب ملک التجار تا لف مُوهبا من حمی هند ۵
وهبت نسیم سحرة من ربی نجد ۵ فمن شیم ذاک البرق امست
فی جوی ۵ و من شمم هذا الریح اصبحت فی وجد ۵ کنت بهذا

عن

عن نزول صحیفة مکرمة من ذروة العز والمجد **شعر**

بدیدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش نامهٔ اقبال و دولت
بسته بر بال و پرش چون نافه چین بسته سر کز بوی آن
یافت بوی جان چو [بمشام دل] بکش دم سرشش **ن والقلم وما**
یسطرون که جواهر زواهر کونا کون در خزانه غیب
مکنون و در کنج نامه لاریب مخزون بود و بواسطت قلم
سعادت رقم در سلک اظهار و رشته اشتهار انتظام
یافته زیور جمال نامه میمون و حلیه کمال همایون آمد الی
قیام الساعة و ساعة قیام درة التاج امراء الکرام
و واسطة العقد لیالی و ایام ملک انگشت نمای سبحه
گردان صوامع قدس و مجلس آرای نکته پردازان مجامع
انس خواهد بود **شعر** کتاب کعقد الدر جوده نظمه
یکون لسلک النطق واسطة العقد فلما فککت الختم عنه
وجدته خطوط ریاحین علی صفحة الورد علا الکتب وقعا
حیث صار موقعا بتوقیع فرد فی العطیة والرفد

شعر زان گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهرات
سبحه کرده قدسیان از عقدهای گوهرش
شاهد غیبست معنیهای مستورش که بست
ناطقه مشاطه وار از درّ گوهر زیورش
نو عروس حجلهٔ فکرست و هر حرف از آن
کرده خامه جامهٔ از شعر مشکین در برش
چون رخ خوبان که افزاید جمال آن ز خط
داده توقیع خداوندی جمال دیگرش
اعنی حضرت من خصه الله تعالی بین الاکارم بزینة الملکیة
ورقاه بحسن المکارم الی رتبة الملکیة الذی مهج اولی
الکرم من نوایر اشواقه تحترق وقلوب ذوی الهمم من
نوایر اشفاقه تحترق خداوندگار خواص نوع انسان
خدایگان عوالم فضل واحسان کریم وحید شاع بالبر
امره وبالجود کالسحب المطرة بالجود فکم سائل بحزنه
ضیق معیشه یعیشن کالولیه فی عیشه رغده غذا الحمد

علی السن

عَلَی اَلسُّنِ اَلْوَرَی ٭ مذ اشتق فی القابه اسم من الحمد ٭
آفتاب کز آغاز دوران آمده است ٭ بر جواد او جدا از جوخ
وسیر اختر تَشش ٭ خسرو اقلیم دانائی که می باید گرفت ٭٭
عقل تعلیم درس از خاطر دانش ورش ٭٭ دست او کلک بخشش
را گوید دولتش الملک لک ٭٭ ملک بخشی نیست دور از
دست بخشش گسترش ٭٭ جلال الحق والدین غیاث
الاسلام ومغیث المسلمین ادام الله تعالی ظلال جلاله علی
المغترفین من افضاله هرچند دیدهٔ هجران دیده را در تنوره
خانه ناسوت مشاهدهٔ جمال روزافزون ومطالعهٔ
غرهٔ غرّاء همایون دست نداده اما جان محنت رسیده
در جمعیت آباد ملکوت ووحدت سرای لاهوت
دم محبت و وداد زده وقدم یکانکی واتحاد نهاده شعر
وَاِنْ لَمْ یَکُنْ مِنْ حَیْثُ جِسْمِی بِوَصْلِهِ ٭٭ فَاِنَّ غُرَابَ الْبَیْنِ
فِی صَدْرِ الصَّدِّ ٭ فَاَرْوَاحُنَا كَانَتْ بِمَوْطِنِ وَحْدَةٍ ٭٭٭
مُقَدَّسَةً عَنْ وَصْمَةِ الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ شعر

گرچه گر چشم ظاهر طول مبانی تافتست : ز آستان او که دائم ز اوج کیوان برترش

عمرها پرواز کرده جان عرشی آشیان : در هوای طاق ایوان و رواق منظرش

و این سابقهٔ محبت و اخلاص و رابطهٔ مودت و اختصاص

چون از ازلیت تا ابد خواهد بود شعر ولما الفت الشوق نحو خبائه :

من المهد ارجو ان یکون الی اللحد : دلق عشقش کز ازل خیاط

فطرت دوختست : بر قد من عطف دامن با دو جیب محبتش :

خدمات مسکیة النسمات و مدحات وردیة النفحات مقتبس

از شرایف اوقات ان لله فی ایام دهرکم نفحات که بضاعت

مزجات متوطنان کنعان هجران و ضراعت مهداة شکستگان

بیت الاحزان بحران توان بود مرقوم و معروض میگردد و

از حضرت معبود سعادت بهبود اولیا آن خلاصه وجود مسالت

میرود و چون از ریا مبراست امید اجابت می باشد

شعر هذا آباء النبی باکل یوم ولیلة : الی بابه العالی ولکل المهنئ :

میفرستم از دور و دو چشم خود بهر دم دو رود : ز مقیمان دیار و خاک

بوستان درش : میل و شغف بنیل شرف دست بوس خدام.

37

شده سدره مقام نه دران درجه است که برنج خامه شرح
توان داد یا درطی نامه نشر ان توان کرد بتاریج اشواقی
الیه شدیده ؛ کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد آرزوی
من کاک پای او افزون بود ؛ زا آرزوی غرقه در آتش
بخلد و کوثرش ؛ ازان وقت باز که توقیع واجب التوقیر
مبنی از التفات خاطر خطیر کاتب این فقیر سمت تحریر یافته
مطرح اندیشهٔ عقل و خیال و مطمح نظر امانی و آمال حصر استعداد
بتقبیل انامل شریف و استیفا و تحصیل فواصل منیف امر دیگر نیست
اما ارضه یصبو فوادی دائما کان یصبو قلب بشر الی الهند شعر
شعر جای آن دارد که آرم رو بهند این سال شد ؛ هند رشک
روم از دل عکس جمال انورش ؛ ملک او هندست و آن کشور عشق
آیین که بود ؛ عمرها سودای هند اندر دل غم پرورش ؛
چون تجدید درین ایام دیگری از بار رفتگان آن آستان
رسید و نوید مزید التفات رسانید و برطبق صدق
آن شهود و عدول از هر جنس گذرانید لواعج شوق و تحسین

بدریافت شرف ملاقات متوفد شد و دواعی سلوک طریق مفضی
بادراک دولت مواصلت متاکد شد بیت اتانی وفد البر
من عنده فقد ٭ تو قد نار الشوق من ذلک الوفد ٭
ز آتش غم سوخت دل خواهم بباد ش بر دهم ٭ باشد آمیزد
بخاک کوی او خاکسترش ٭ اما بواسطه تراحم علایق و
تراکم عوایق که از آن جمله مراکهن سالت شکسته احوال
بحکم الجنة تحت اقدام الامهات مصرع مصلحت نیست
سر از قدمش بر دارم ٭ این نیت بعمل نرسیده و این
امنیت محصل نگردیده شعر قصدت انخراطی فی مقیمی بلاده
قصدت عوادی الدهر عن ذلک القصد شعر مادر ما حرم
از خاک درش دارد جدا ٭ وای فرزندی کزین در خصم باشد
مادرش ٭ با این همه امید جنان جان است که حضرت
مسبب الاسباب جل شانه سببی سازد که متضمن نیل دولت این
و متکفل ادراک این سعادت باشد مهیا دارد و میسر گرداند
شعر ولا باس بلا ان یرقع بمنا ٭ و یفتح بوابا لنا سبل الرشد ٭

شعر بچشم میدارم که پیش از بارستن زین رباط ؛ بار من
بندد فلک روزی بعزم کشور رشی ؛ اطناب با سهاب
کشید و اسهاب بالتلال انجامید ریاض جنت حضرت دولت
و نصرت از جویبار فضایل و فواصل حضرت در مراتب طراوت
و نضرت ابد الآباد در ترقی باد بمحمد و آله الامجاد وصحبه الاجیاد
شعر لقد طال ما ادرجته فی صحیفتی ؛ فادعو دعاء لایقابل
بالرد ؛ یدیم اله العالمین بقاه ویجزه عن حیطة الحصر و
والحد ؛ مختصر سازم سخن گر تا رلو دحرف صوت ؛
نیست ممکن خلعت مدحی که افتد در خور شی ؛ بر سر سرکشت
اقبال ما دالایزال ؛ بخت دمساز و سعادت یار و دولت
یار رشی ؛ وهذا الدعاء اوله مضموم مع الشوق والغرام
وآخره ممدود الی یوم القیام ؛ والعین بینهما مفتوحة
الی الاجابت من الملک العلام ؛ والسلام والاکرام
این رباعی بر عنوان آن نوشته شده بود بیت
ایتها الصحیفة المذبوره ؛ فی طنک قصد الهدی مستوره

زنهار که آوری مرا بیش نظر ° لو حرت بنظرة الرضا منظورة

جواب مکتوب دیگر اتانی کتاب فاح من نشر طیه ° نسیم وداد برد
ودوامی ° ففی کل لفظ منه غاية منیتی ° وفی کل معنی
منه کنه مرامی ° رسید نامه رسانی ز شهریار گرامی ° بنام
کم شده نامی رساند نامه نامی ° نه نامه درج بود در انجا
جواهر هنر و فضل مکرمت تمامی ° چون عرایس معانی ابکار
که نقاب معانی افکار رند بعد از تمثل تصور خیالی و تشکل اشکال
مثالی جواهر و زواهر حسن عبارات و لآلی متلالی لطف
استعارات زیور سر و بر و حلی و شاخ و افسر کرده از
خلال مجال وحذور خطوط و سطور غالیه رنگ عنبر فام
مصرع کالبدر فی الدجیة والشمس فی الغمام ° جلوه گری نمود
هر یکی از قوی جسمانی و مدارکی روحانی خطی دیگر یافتند و بهره
هر چه تمام تر بر داشتند ° باصره از مشاهده نقوش قلمی صور
رقمی ان اطراف و اکناف حدیقه حدقه را سنبل و ریحان
و بنفشه و ضمیران کاشت و از باران سحاب شوق و شبنم

مشکبار

سرشک نیاز سیراب و ریان کردیدند **شعر** از عکس خط سبز تو

ای رشک قمر ٭ رستست زباغ خاطرم سنبل تر ٭ می پرورمش

بیاد کار خط تو ٭ از شبنم اشک سحر و خون جگر ٭ ذائقه

از حلاوت الفاظ شهد آمیز و عذوبت کلمات شور انگیزش

کام جان را چاشنی شربت عَیْنًا یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ

چشانیده شامه از نسیم روایح روح پرور و استشمام

فوایح روح گسترش مشام جان را از شمیم شراب یُسْقَوْنَ

مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْکٌ رسانید دل از این تو مست

و جان از آن چاشنی از دست شد ٭ سامعه از ذوق

سماع و لذت آن گوش بهوش در روضه کاخ صماخ نهاد

جیب فکر و دامن خیال را ٭ همچو آن مفلس که ناگه بر سر گنجی رسید

از عقود درر و نقود لولو مالامال ساخت ناطقه مخدرات

غره را و مستورات حسنا معانی مجرد از لباس ملمع حروف

مقطع و کسوت مخطط محلی بعجم و نقط در بر گرفت پاکیزه

کانی دید کَأَنَّهُنَّ الْیَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ نشان ایشان

دو شیزه کانی باقیت لم یطمثهن و لا جان در ستان الشان

شعر چنان آمیخت با ایشان دل ریش ۞ که پنداری دوی حمرا سرشت از بیش ۞ از ان معانقه و ازدواج و مخالطه و امتزاج چندان

نتایج لطایف و دقایق و معارف و حقایق استنتاج کرده شد

که زبان خامه بیان از ادای ان قاصر است و بنان خامه زبان

از استفسار آن متقاصر شعر و اسکت عما فیه کیف و لا ایغ ۞ ببعض

معان منه کل کلامی ۞ بوصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز ۞

ز درک معنی آن فهم و هم عارف و عامی ۞ اضعاف مضاعف آن لطایف

و معاطف تحیاتی بری تکلفات منشیان نحن برور و عبودات

مصون از مبالغات شاعران نظم گستر بلکه دعای چون

سر سینه صوفیان نتیجه کشف و الهام و ثنای چون زاد خاطر

عارفان قرینه جمعیت و حضور تام مقرون با نواع و نیاز

شکستگی مشحون ۞ با صناف تعلق و دلبستگی بموقف عرض مطلع

انوار آن لطایف و منبع اسرار آن معارف اعنی محیط

الفضل و الافضال و محط رحل قوافل آلا مال شعر ذا مکرمات

صار صیت جلاله ۞ فی سایر الامصار کالامثال **شعر** دریا دلی

که بر دل دریا چو بگذرد ۞ یاد نوال او شود از تاب خجلت آب

هر چند گشت این فلک آبگون نیافت ۞ در جنب بحر

همت او رتبهٔ حباب ۞ زان سان که فیض جود او همه آفاق

را گرفت ۞ شاید اگر خطاب کند چرخش آفتاب ۞ آید

فزون ز دفتر ایام اگر کنم ۞ فصلی ز روزنامهٔ احسانش انتخاب ۞

گویم دعاء او که ز آمین قدسیان ۞ میدانم این دعا شود البته مستجاب ۞

لازال فی خلود دولته و شمول نعمته عونا للاسلام و المسلمین ۞

و عونا لاصحاب الصدر ارباب یقین رسانیده می شود که

نوایر اشواق ۞ و لواعج درد اشتیاق ۞ که مجمرهٔ سینهٔ محبان

افروخته اند و برای دفع عین الکمال از آن جمال حجب

اغیار را سپندوار بر آن سوخته ۞ بترکیب حروف و کلمات ۞

که عوارض ۞ و لواحق انفاس اسالی است و بترتیب اقلام

و اوراق ۞ که شاخ و برگ اشجار ریاض سخن رانی است

بمنزلهٔ اطفاء طوفان نیران است بارسال نفس و بمثابه

احفایه آتش سوزان است باالقاء خاشاکی وخس بهتات

شعر بالا گرفت آتش پاکی تو ان ثنا نند ۞ ورخود بسا دولی در

دمد نفس ۞ در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان ۞ باشد مجال

شعله نهفتن بخار و خس ۞ لاجرم خامه شکسته زبان بامجبر و بسته

دهان از ان مقوله زمزی درمیان نمی آرد و حرفی لوح بیان

نمی نگارد شعر جون نیست جز زبان شرح حال دل دادن ۞ زبان

جرا نهم از خامه در دهان دوات ۞ بعده اشارت دل

پذیر که درباب توجه این فقیر زبان الطایف جو برگذشته بود

نشنها زجان از ان تفقد در پرواز آمد ۞ و طاوس جنان

از ان تودد در اهتزاز اما نمی دانم بوسیلت کرام فضیلت

روی ضراعت ۞ و ابتهال در ان قبله اقبال توان آورد و بر ربعه

کدام منقبت احرام حریم جلال ان کعبه امانی و آمال توان بست

شعر رسد حکم که جون خامه زسر زقدم ۞ مخلصان زابنوجاره

زفرمان بردن ۞ لیک این خرده که از فضل هنر من دارم ۞

نتوان جانب آن معدن احسان بردن ۞ دراب

دایانبود

دأب دانا نبود قطره بحر آوردن ۝ کار زیرک نبود زیره بکرمان
بردن ۝ مع هذا بارها در خاطر میگردد که لا ابالی وار از اندیشهٔ
قلت بضاعت و ملاحظ عدم استطاعت پا کرده قدم صدق در
بیدای این آرزو نهم و عاشق کردار از تراکم انواع محن و تلاطم
امواج فتن باک نداشته کشتی شوق در دریای این جستجو
افکنم اما چه چاره چون ریاح تقدیر زورق تدبیر را بصوب
مقصود نمی راند و ملاح توفیق سفینهٔ امید را بساحل مرادی نمی رساند
شعر هر دم بدست جهد کشم بادبان سعی ۝ بر کشتی امید درین لجهٔ
کهن تا ره بساحل کرمت آورم ولی ۝ جری الریاح لیس کما
یشتهی السفن ۝ و حالا همگی همت و تمامی نهمت متوجه آنست
که عنقریب در زمرهٔ مخاطبین ۝ بامر اتموا الحج والعمره بنیت
ادای مناسک عمره و حج که وجهه توجه قاصدان و یأتون من
کل فج عمیق می باشد احرام زیارت بیت الله الحرام
که رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام است بسته شود
و قیام بوظیفهٔ طواف سبع سدره مقام آن زمین اکابر

انام ومفاخر ایام جهانیست نموده می آید **شعر** از حج بودم عمرۀ

وصل تو توقع ❊ با کرده قران با تو خود از حج چه تمتع ❊

امیدواری بعموم کرم وشمول نعم حضرت باری عزه شانه

آنست که حصول این امل قبل قضاء الاجل دست دهد

و وصول بهذه الامنیه قبل حلول المنیه روی نماید **شعر**

پیش ازان دم که اجل جیب حیاتم بدرد ❊ دارم امید که دامان

وصالت گیرم ❊ هر چند ذره حقیر ازان نا رسترست که زبان

بمخاطبه آفتاب بگشاید و مورچه ضعیف ازان خاملترست که با سلیمان

درمعرض سوال وجواب درآید اما چون ابتدا این معامله واشاعت

این مفاوضه ازان جانب بود رجا واثق است وامید صادق

که این جرأت مفضی بغرابت نشود واین گستاخی منتهی بسآمت

نگردد **شعر** مرا با لطف تو گستاخ سازد ❊ که کلک من این

طرز معنی طرازد ❊ وگرنه چون من ذره براه یارا ❊ که با قرص

خور مهره مهر بازد ❊ چون مخدرات معانی شوق وغرام را که حجله

نشینان خاطر مستهام اند روی وموی از روی پوشش مرصع

صورکلمات

صور کلامی و گیسوی بنده معنبر ارقام کتابی جلوه نمایش یافت
مساق سخن بدان انجامید که ساق احتشامشان از خلخال
دعای استجابت مآل سمت آرایش پذیرد **شعر**

تا نهد دست قضا بر جسم رایات ملک   شاهد اقبال را بر چهره
زلف مشک فام   باد پرواز همای همت بر تر از آن
کر شکنج زلف آن شاهد فتد در بند و دام   بلکه باد از زلف
جاروب رحمت پاک برگی بی غباری جانب مقصود کلی والسلام
بر عنوان نوشته بود شده با کتابی   اذا وصلت الیهم فتحوا الوداد
قبل بدیهم فاذا رایت ثمه فوادی قبل له دم العکوف لدیهم

جواب مکتوب دیگر چون تکلف از مقتضای انا و اتقیاء
امتی برآء من التکلف شمه مقتبس از انوار نبوی و شیوه
مستفیضان آثار مصطفوی نیست تحلی بی دعوی سخن دری
و عبودیت خالی رعونت مسجع گشته ی لاابالی **شعر** دعایی
که بود بداعی مضاف ⁘ زعجب ریا بلکه از اخلاص صاف ⁘
چو خالی بود بنده اندر دعا ⁘ نه اخلاص گنجد دران نه ریا ⁘

بود خواهش از شوایب سلیم • دریافته از قدیر علیم • نثار ساحت
جاه و جلال • و عرصهٔ عز و اقبال • دولتمندی که بر هر چه عقل
دوراندیش از شمایل معنوی و فضایل دینی و دنیوی که بنا
ثنای مدحت گزاران و اساس سپاس محمدت شعاران بر آن است
اندیشه می‌گمارد بمساعی جمیله • و عوارف جزیله آن حضرت اضعاف
آن در اطراف و اکناف جهان صورت انتشار یافته است و سمت
اشتهار گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح واضحات داشته و از مقوله
تبیین مبینات انگاشته بلسان اعتذار و زبان عجز در از
میگوید شعر چه گویم از اوصاف صاحبدلی • که مدحش بود نقل هر محفلی •
بهر وصف لایق که رو آورم • که راه مدیحش بر آن بسپرم •
بآن وصف مشهور باشد جهان • که داند خرد و بزرگ جهان •
کنم صرف از اثبات آن وصف روی • که بی حرف باشد در آن گفتگوی •
ز بی دانش آید اندر حساب • که گوید کسی روشن است آفتاب •
نگوید زبان آوری هوشمند • که گردون رفیع است و کیوان بلند •
و اذ کاد باب الثنا • فلا بد من فتح باب الدعا • و قال الذی

ملک لاهور

ملکه لا یبور مدی عمره من صروف الدهور و القاه بالطول
والامتنان علی مد العز طول الزمان و رقاه فی عز المنال
به صار مغبوط اهل الکمال می باشد مرائی مشاعر حسن جسمانی و
مجالی مدارک عقل روحانی چنان از فروغ لوامع انوار
جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آنحضرت مالامال است که
نزدیکست که توهم دوری و تکلف منی و توی از میان بر
خیزد لاجرم اظهار شوق و غرام و تعطش و هوام راکه
منافی عینیت و مقتضای اثنینیت است از صوب صواب
دوری دارد و از طریق تحقیق بعید می شمارد **شعر**

زبس صورت آن جمال و کمال ❊ کنم گاه و بیگاه با خود خیال
دل و دیده زان بر آمد چنان ❊ که برخواست وهم دوی از میان
رمیدم ز نام وصال و فراق ❊ رهیدم ز شرح غم اشتیاق
نگوید خردمند با خویشتن ❊ که می سوزم ای من از شوق من

و مع هذا چون دوری صوری واقع است و آن کمال اتصال
و اتحاد را مانع علی الدوام ممکن همت بآن مصروف می شد

وتمامی خاطر یاران مشعوف که حضرت حق سبحانه از مکمن
غیب لطیف بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق
سازد و ظاهر را با باطن موافق گرداند تا چنان که مخزن
جواهر اسرار او ست دیده نیز مطرح لوامع انوار جمال او
شود و چنانکه زبان مظهر صنوف مناقب و فنون مآثر ذات
گوش نیز مستقر رموز غرایب و نکات نوادر او گردد

بیت خوش آنکه با معنی جان و دل شود متحد صورت آب گل
برنگ بصیرت بر آید بصر ز دیدار جانان شود بهره ور
چو باشد زبان طوطی شکرش شود گوش هم جفت گوهرش

چون درین ولا خواجه فیض پرورده که از جوانمردی به بری نام
لوای ولای آنحضرت بر دوشش و حمایل الخطاب در آغوش
با مکتوب مرغوب متضمن مطلوب و مقصود و خورشید وار
پرتوی اقبال بر ویرانه مسکنان انداخت و بنور حضور خود کاشانه
تاریک نشینان را منور ساخت آن دغدغه متاکد گشت
و آن داعیه متاید شد مناسب بلکه واجب چنان می نمود

بکلام اشارت تعل

که بهرچه اشارت عالیه نفاذ یافته بودلی خوت و گستاخی
تانی و تراخی کمر مطاوعت بر میان و بارکی مسارعت
زیر ران بود طریق انقیاد سپردی و طریقه حسن اعتقادش
بروی اما چون مال همت بر رشته علایق بسته بود و پای
عزیمت در سنگلاخ عوایق شکسته آن نیت در حیز توقف
ماند و آن امنیت در معرض تعلل و تسوق افتاد **شعر**

دریغ که در دست من نیست کار ، که آرم بکف حلقه زلف یار
مقدر که پرداخت کار جهان ، زمین داشت سر قضا را نهان
چو گیرم پی کاخ دولت کمند ، قضا افکند زان کمندم ببند
چو بر شاخ سنگ افکنم میوه جوی ، ز هر میوه سنگ آیدم بر سبوی

ملتمس آنکه چون خواجه مشار الیه بشرف بابوس مشرف شود
و مهمات شما انجای بحسن اهتمام ملازمان کفایت نماید اشارت
رود که زودتر مراجعت فرمایند باشد که بعون عنایت
و فضل بیغایت حضرت حق سبحانه در موافقت و موافقت
این تن سفر مبارک میسر گردد و مهیمن منان بمحض فضل و امتنان

اولیاء آنحضرت را حسب الامکان از مکاره مصون
و از مکاید مامون در مقر دولت و مستقر حشمت
بدارد برعنوان نوشته شده بود شعر ای بسته لب از شرح
غم تنهایی برخود شده لی جان ز دل سودایی
خوش آنکه رسی بیار و لب بگشایی سر دل خویش یک بیک بنمایی
جواب مکتوب دیگر این میمون نامه آمد تازه باغی از بهشت
در وی از کافور رسته تازه عنبر سرشت یا خود از نو
بر بیاض صفحه نور وجود چند حرفی کلک صنع از ظلمت امکان نوشت
رشحات سحاب بر و نوال و قطرات غمام فضل و افضال
از ناودان کلک مشکبار و قلم گوهرنثار فیضان کرده مزرع رجای
لب تشنگان وادی فراق و کشت زار امید جگر خسته
کان بوادی اشتیاق را تازه و تر ساخت و نفحات
بساتین نطق و بیان و فوحات ریاحین علم و عرفان
از مهب سطور عنبر نسیم و خطوط عبهر شمیم وزیدن
گرفته دماغ جان نزدیکان دور و مشام جنان و اصلان

مهجور را معطر کردند

معطر گردانید **شعر** رشح قلم تو چشمهٔ آب لطافت ٥
و انفاس خوش تو نفحهٔ باغ و فاست ٥ این رشحه و
نفحه را ز من باز مگیر ٥ زیرا که زنده باین آب و هواست ٥
بامداد آن رشحات و اعداد آن نفحات نی ابرسان
بلکه ابر نیسان خامه جواهر تحیت و دعا و لآلی محمدت و ثنا
نثار آن مکرمت و دریای جود و موهبت میگرداند امیدمند است
که صدف سمع قبول باین مفتح گشته هر یکی را قدری دری
و قیمت گرامی ارزانی دارد **شعر** سخنم قطره بود سمع
قبول تو صدف ٥ قطره را دولت دردانه شدن از
صدف است ٥ دل مستهام و خاطر بی آرام محواست
که فیض خانهٔ مجمره را در کوشوده ٥ و از ماده مداد استمداد
نموده حرفی چند در شرح شعلهای حرقت فراق خامه را
بزبان دهد ٥ و سطری چند در بیان گریهها محنت اشتیاق
با نامه در میان نهد ٥ اما خامه باین همه تیز زبانی از اقدام
بران صورت سر کشید ٥ و نامه با این همه تنگ رویی از

قبول این معنی بر خود نچید آری اری شعر نی نیست مرد آتش
وکاغذ حریف آب ۀ علی الدوام خاطر فاتر بتواسطه سابقه
تعارف روحانی ۀ آرزومند رابطه تألف جسمانی می باشد
اما چون هر امید درین نشیمن حکمت منوط بوجود اسباب
و مربوط بتحقق شرایط از مراتب است و آن هنوز در مکمن
قوت ار آمده است و بظهور در موطن فعل نیامده لا
جرم جمال آن آن مطلوب بحجاب عزت محتجب و نمایر
وجهره آن مقصود بنقاب امتناع منتقب بیت
یار رخساره نهانست بس پرده ناز ۀ آه اگر باد صبا پرده کشایی نکند
قافله سالار همت شد آید بوادی کوشش گذرانید
وخود را بساحل دریای کشش رساینده میخواهست که خود در
کشتی بی اختیاری لنگر اندازد و بادبان فروتنی وافتادگی
برافرازد و در اسرع مدت واقرب فرصتی متاع فقر
وفنا وکالای محنت و ولا که روان شوارع نیاز واقتفار
وسالکان فوارح عجز وانکسار از آن سرمایه عز برزیده

واز آن معانی

وازان معنی نفیس شنیده ٭ بآن عتبه رفیع مرتبه که منصب
منابع فضیلت وکمال ومقر سفاین امانی وامال است
رسانند ٭ اما چه سود چون ملاح تقدیر مساعدت ننمود
و شرط توفیق موافقت ننمود شعر فقیری محن از بر
براه بحر شتافت ٭ که بر وصال لی رنج یابد دست
متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز ٭ شکست کشتی و ملاح
مرد و باد نشست ٭ سخن دراز گشت وارام از
حد ایجاز درگذشت لا زال مجاری احوال بر منهج استقامت
واقع باد ٭ و درازی غره الاقبال از مطلع سعادت و کرامت
لامع رعنوان نوشته شده بوادی مه که خامه را ازین
دلجته گفت است فرو بگوش تو آهسته زینهار جو بر
دیار جانان گذری آنرا برسان به سوی او تربیة
جواب مکتوب دیگر سلام قولا من رب رحیم شعر
وتحیة فضلا من بر کریم ٭ علی مفضل قد شاقنی بوصاله ٭
وان لم افز الا بطیف خیاله ٭ عشقت وما ابصرته غیر انی ٭

سمعت عن الحاكين وصف حاله ۵ تا که وصف تو شد صدف ۵
سامعه بر باصره دارد شرف ۵ دیده فشانه ز حسد خون که چند ۵
از جرت گوش بود بهره مند ۵ کی بود اما که بود بهره ور ۵
دیده ز دیدار چو گوش از خبر ۵ شوق از رومندی ۵ شرف دست
بوس خداوندی ۵ که غایت نهمت دولتمندان ۵ و نهایت دولت
همت بلندان بیش از انست که بمدد کاری دوات شکسته دهان ۵
و دست یاری قلمی شکسته زبان ۵ در طی صحایف نشر آن متعهد ۵ و ز
باشد و در طول طوامیر عرض آن مسطور اما چون درین ولا
جناب زبدة العلما ۵ و عمدة الفضلا ۵ کاشف حقایق العلوم ۵
موضح طرائق الفهوم ۵ ذو الملکات القدسیة و الکمالات الانسیة ۵
المولی الاکرم الامجد نور الملة و الدین محمد ۵ از ان وقت باز
که متوطن این دیارند نبوده ۵ و تفقد این فقیر اهتمام دارند ۵
عزیمت الجناب کرده بودند و روی توجه بآن جهت آورده ۵
این رقعه مصحوب ورقی چند در شرح قصیدهٔ میمیه فارضیه
علی ناظمها الرضوان و التحیة اظهارا للخلوص الاعتقاد ۵

و تا کی الرابطة

47

وتاکید الرابط المحبة والوداد مرقوم رقم اخلاص گشته
تحفه مجلس شریف وهدیه موقف منیف میکرد مصرع
زهی سعادت اقبال اگر قبول افتد ٭ وچون شواهد فضل
وکمال واستحقاق واستهال جناب مشار الیه ازان
اجلی است که بتوصیف وتعریف احتیاج افتد وبواعث
اکرم وافضال خدام سده سدره مثال ازان اقوی
که بتحریص وتحریض مفتقر باشد دران شروع نمیرود
شعر شاه شناسند گوهر شاهوار ٭ صنعت دلال نباید بکار ٭
درویش مشرب درجواب به پیری میگفت مقدم شریف
ارزانی داشته همواره بذکر مطارم اخلاق ونشر مراسم اشفاق
خادمان آستانه وملازمان ٭ آن دولتخانه زبان بردانند
ومشام جان مشتاقان معطر آری شعر باد که همصحبت
گل کند ٭ غالیه در دامن سنبل کند ٭ نافه چو با مشک شود دراز ٭
جیب صبا گرد ازان مشکبار ٭ زیادت ابرام شرط
ادب نیست توفیق رفیق باد سعادت زیاد والسلام جواب

مکتوب دیگر قد جاء فی کتاب مستجمع الفضایل من مرجع الاهالی
بل مجمع الفضایل نظم بدیع و نثر من مرکس شنید گفتا
لله در ناظم لله در قایل شکر نامه شریف که شرف نامهٔ این
ضعیف است چگونه گذارم و شرح لطایف که در طی آن
منطوی است چه سان عرضه دارم اگر بجده است تعویذ
دل رمیده است و اگر گشاده است نزهتگاه چشم رمد
دیده عنوانش عنفوان جوانی است و مضمونش متضمن
امال و امانی سوادش حال نور و بیاضش از عرض سرور
فاتحه اش مبشر بفتوحات ابدی و خاتمه اش مبشر ختم
بسعادات سرمدی عرضش از عرض نیاز عاشق بر
معشوق دلنواز خوشتر و طغرایش از طول زندگانی
در عشرت و کامرانی دل کش تر رباعی در ملک سخن وری
دوم شیب فراز القصه شطوطها اگر عمری دراز نا کرده لوصف
آن یکی متر لحی آخر بقرار گاه عجز آیم باز و هم چنانکه
لطایف آن صحیفه و دقایق آن ملطفه شریف از قانون

نقیرا

طیبهٔ حقیقیهٔ ابدیه فایز گردد و دولت مواصلت آنکه هر یکی
از مسلّم و مسلّم علیه دامن از خود در چیده و سر از گریبان
وحدت حقیقی بر آورده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
با یکدیگر نشسته‌اند و لایزال در آینهٔ یکدیگر تجلیات
جمال ذو الجلال و الافضال می‌بینند قلم اینجا رسید
خلصنا الله عنا و افنانا منا و ابقانا ببقائه فی شهود لقائه
بخواجه علی ولد ملک التجار نوشته بود لازال اسمه الشریف فی درجات
المعانی و علو درجته حلیاً بین الاشراف و الاعالی بیت
سر نام خجسته نقشی ز اسم عالی ٭ ور چه دجار کرده چشم
اندرین حوالی ٭ هر چند داعی را از دولت مشاهدهٔ سعادت
مجاهد آن زبدهٔ انام بهره‌مندی نیست و جز استماع نام
و استمتاع بلطایف کلام آن مقبول خواص و عوام حرزمندی
نه و این قدر نسبت و خصوصیت در قاعدهٔ عرف و عادت
مرخص گستاخی در رسم مراسلات و مستدعی انبساط در مکاتبات
نمی باشد اما چون درین ولا خدمت اخوی بفضایل

صوری و معنوی از دیده برباز درویشان ز الشرف صحبت
شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحه ضمیر و صحیفه خاطر
ایشان رقوم صفات کامله و نقوش نعوت فاضله آنحضرت
می نگاشت تصمیم عزیمت معاودت بآن آستانه کرده
بوده و روی توجه به بساط بوسی آن دولتخانه آورده این چند
کلمه فتح ابواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و اتحاد
را انجامه اخلاص نوشته شد که حیز رضا ملحوظ گردد و از
حسن اصغا محظوظ و الدعا معاد و السلام رقعه دیگر
بعد از تعرض بعرض تضرع و رفع تخضع و تخشع عرضه داشت
عاکفان عتبه علیه لا زالت ملجا لعامه الخلیفه و کافه البریه
آنکه هرگاه که این فقیر را که بکم نامی مشهورست و بفراموشی اخوت
و افی نبامه نام برند و بنوشته یاد آورند دل وی
نقطه وار محیط بخترا و جلال و دهشت حشمت و اقبال
تیغ سیاست گشته که بیت چو کرد جلوه که خورشید انور
که باشد ذره کاید در برابر اگر شیوه تیز گوشی و تیز هوشی

بسیار فرمانی

سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آرد از این جانب
و داعی اخلاص وجو از بن اخلاص گریبان جانش کرده که

بیت ابرچون قبض رساند نه خوش است از سوسن ∴
که نگردد بی آزادی او جمله زبان ∴ لا جرم ملاحظه جانبین
نموده و طریق بین بین نموده ∴ نه خاموش نه گویا
چو کوه از صدا ∴ کند دایم این خیرخواهی ادا ∴
که توفیق و تایید حق بدوام قرین باد با جانشان والسلام

جواب مکتوب ملا کیلانی نوشته اند چو غنچه تنگدل بودم که ناگاه ∴
رسید نفحة من رحمة الله ∴ دلم زان نفحه گشت صد جا ∴
فدا باد بر آن گل زار باد صبح ∴ که بگشاد چون صحیفه شریفه
مشحون بقواعد وداد و مقرون بشواهد اتحاد و مذکر
تعارف روحانی و مهیج شوق تالف جسمانی گشت
بر خاطر فاتر گذشت که بازای هر حرفی ظرفی از لطایف نظم
و نثر بلکه در مقابل هر نقطه نکته از حقایق لایق بسط
و افشا ایراد افتد لیکن فرصت تنگ بود و حال صراعت

لی در رنگ لاجرم شو تکلف برگرفتم از میانه ۞ دعای گفتنم
اما صوفیانه ۞ که یا رب بخشش ازان جام ۞
که در وی گم شود آغاز انجام ۞ والسلام رقعه دیگر

سلام علیکم طبتم ۞ سوا حضرتم او غبتم
آمد از دار الشفاء وصل دوست ۞ بهره خوران مجران کان عزی
کرده دست لطف او در حق آن ۞ تعبیه دل را و جان را غذی
در مقابله مرحمت طرفی ۞ از ادعیه خاطر دور می و به هر طی
ازان شطری ۞ اثنیه فاتحه بعرض رسانیده می شود ۞ سوق
کلام در بیان شوق ۞ و غرام آب دریا را انگشت نمودن ۞
است و ریگ صحرا را بعقد انگشت استیفا نمودن ۞ لاجرم
عنان قلم ازان صوب مصروف داشته بسمت دعای
معطوف میگردد حق سبحانه ممکنان را از هرچه گریزست
بیزاری دهاد و آنچه ناگزیرست گرفتاری والسلام رقعه
تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المحفوف بالمجد والعلی
بالعز والاقبال والعلم والتقی ۞ اما بعد فلما وصلت رقعته

التشرف

الشریفة والصحیفة المنیفة منبئة عن سلامة ذاته مفصحة
عن استقامة حالاته شکرت الی الله تعالی ما وصل
الی عند ورودها من الذوق والحضور وحمدیه علی ما حصل
لدی بعد مطالعتها من البهجة والسرور ثم احببتها بلسان
المحبة والاخلاص وقابلتها ببیان العبودیة والاختصاص
لکن اعرضت خوفا من السمعة والریاء کثیر مما هو سنة
اهل الانشاء واقتصرت علی ما هو واجب علی الاحباء
من وظایف الدعاء ندیم الی العالمین علوه وسعیه فیما
وما امکن البقاء والسلام رقعه هر که یکبار گشت بد سر کوی یار
نیست دیگر بد بار خودش امکان قرار عرضه داشت آنکه جناب
سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی ادام الله تعالی
فضائله نیابت سابقه مبتنی بر رابطه مودتی که ویرا در
سابق ایام با خدام سده سنیه مقام صورت
استحکام یافته بود پیوند الفت از وطن مألوف و مسکن مأنوس
بگسسته است ادام انتظام در سلک ملازمان آستانه

نیست که از بعد از مساعدت توفیق چون بدین سعادت
استسعاد یابد این فضولی التماس فقیران مشمول عواطف
کریمانه و عنایات بی علت و بهانه خواهد بود **شعر**
مشرق و مغرب چو بگرفتست نور آفتاب ٭ چون کسی گوید
که بر بام و در درویش تاب ٭ ساحت مجلس عز و جلال
بنظرات لطف مهیمن متعال محفوف باد و آفت عین الکمال
از جلوه آن جاه و جلال و جمال مصروف اللام **رقعه که بشرف خان نوشته**
شرف خوان کریمان چه بود آنکه کنند ٭ اهل حاجات ازان ملتمس خویش طلب ٭
ملتمس آنکه جناب سیادت مآبی انتسابی فضیلت اکتسابی ادام الله
فضایله سابقا بچشم عنایت ملحوظ شده و از کف کفایت امانت
محفوظ گشته بحکم آنکه **شعر** بدخو شده لطف توام نیست
عجب ٭ گر باز دگر روی بسوی تو کنم ٭ عزیمت آن دیار کرده
بشرف پابوس خواهد رسید شک نیست که چنانچه مقتضای
مکارم ایشان است التفات خواهند نمود و در مهمی که رجوع
نماید حسب المقدور اهتمام خواهد فرمود ظل مکارم معالی

بری الانام والسلام

مدی الایام واللیالی ممدود باد والسلام رقه افقر

ادام الله تعالی بقاءه زینا للدنیا والدین و علیا فی

مدارج العلم والیقین ٭ شعر شنیدم که بتانقی روی ٭

زمین زخارف بنی معارف ٭ ازین شغل پاکیزه معروف ٭

وجود شواغل عیون صوارف ٭ چون درین و لا فلان

عازم بود لازم نمود رفع دعا کردن و خود در فراخاطر

آوردن والدعا معاد بعضی از سلاطین هند که از اولاد امیر المومنین نوشته بوده چون این

محرره چو رحلیه کتاب پوشیده و حلی تصحیح و مقابله

سبب وقت آمد که بر منصه عرض در خلوت کاه بیت

الکتب خاطب راغب ذی الفکر الثاقب والرای

الصایب لازال مجد الانام محمد اجلوه داده شود

باشد که بعین رضا ملحوظ گردد و از قبل حسن قبول محظوظ

شعر چون پس از تصحیح ها در کتاب ٭ جابجا حرفی نه در وجه صواب

عذر آن باشد زکی را متضح ٭ قد ابی کل کتاب ان یصح

بعضی از سلاطین هند که اولاد امیر المومنین بود نوشته ادام الله

تعالی ظلال عدله واحسانه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین
بعد از رفع ادعیه صالحه واثنیه فائحه سده سنیه وعتبه
علیه حضرت خلافت پناهی سلطنت دستگاهی
مغیث الدوله عادل خان که طبع وعدل او باهم ؛ همیشه اتصال
عاشقی وارند ومعشوقی ؛ چو نسبت دارد فاروق است با دا
جاوان عدلش ؛ بلا اهل خورده کان وصل را از یاد فاروقی ؛
مرفوع آنکه خدمت اجل نبیل محترم لطف الحاج خواجه شکر الله
که چندگاه در سلک ملازمان آن درگاه سعادت انتظام
ورابطه تمام داشته چندان از مکارم ومحاسن اوصاف
ایشان بسمع انتباه فقرا نمی انهای رسانید که سلسله شوق
در جنبش و حرکت آمده باین چند کلمه مصحوب کلیات
دیوان اشعار گستاخی کرده شد امید است که بشرف قبول
یابد والدعاء والسلام رقعه اخری بعد از عرض اخلاص بی اقتدار
واختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی وجناب مولوی را
احسن الله عاقبته وادام عافیته که عزیمت آن کعبه آمال

کرده وار

کرده و روی توجه بدان قبلهٔ اقبال آورده ۞ از باز رفتگان
آن آستان که سر منزل راستان است ۞ التماس تقویتی
واستمدادهای تودّدی می باشد اما شعر چه حاجت که گویند بر آفتاب
که بر فرق نزدیک یا دور تاب ۞ چو خورشید تابان دهد فیض نور
نه نزدیک ماند محروم نه دور ۞ توفیق رفیق باد والسلام
بقاضی زاده روم نوشته ۞ الا روم بعدی من ملیح الروم
و هواه حل تقلبی المهموم ۞ لولا رجاء الوصل منه مخففا
لاختل نظم وجودی الموهوم ۞ شد از تو بعدن حسن جمال روم
خوش آنکه در هوای تو رخت وفا بروم کشید ۞ رسید
پیش تو دانم حدیث گریه من ۞ ببین که دور ز رویت
جفا بروم کشید ۞ بعد از تحیات عرضه عرضه
جلال حلال الاشکال ۞ غامضة التایح خافیة
المناهج ۞ علوم حقیقی و فتاح معاقد قواعد عبرة المدارک
عریضة المسالک ۞ معارف تحقیقی الذی وفق لطرف همته
نحو بیان المعانی ببدیع منطقه و فصیح کلامه ۞ و فاز ببذل

حمده وطاقته بتمهید اصول الدین وبسط فروعه واحکامه ذی
الحس الطبیعی بالتأیید الالهی لارباضته لاکتساب الکمالات
الحکمة العلمیة العملیة شمس الذکا طود العلی کهف الوری زین
الهدی بمکارم ورسوم جلت فواید مدحه ان تنطوی فی طی
کل منثور ومنظوم لازال فی حل الامور وعقدها متاییدا
بالواحد القیوم وصار فیاض العلوم لتفصیل علما یؤدیه الی
المعلوم میگردد که چون معاوضه فضیلت انما الذی من
الماء الذلال علی الظماء برلب تشنگان وادی فراق وجگر
سوختگان بوادی اشتیاق صورت ورود یافت دل
غمدیده را صفای آن مشرب صافی بصفوه مسرت وافی
رسانید وجان بستم رسیده را عذوبت آن مورد
عذب از مرارت عذاب بر مخالف ومنافی رهانید شعر
فقبلتها ثم قابلتها بصحف الامانی فلا ریع طاف فکانت کما شئت
لفظا بلفظ وجاءت کما رمت حرفا بحرف از مضمون
آن چنان مفهوم شد که حکایت که این فقیر گاه گاه بر سبیل

تمنی بر زبان

ثمینی بر زبان گذرانیده بود بمسامع شریف بعضی مخادیم رسانیده

در مجلس سامی لازال سامیا مذکور شده و به امضای آن

لازم تأکید الرابطة المحبة والاعتضاد بل انعقاد الاخوة واجب

با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و تفرق بال و تشتت

احوال و فقدان جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه

از مر باب عجالت وقت را اوراقی چند فراهم آورده و چون مبتدل

درویشان دریوزه کرده از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه

سمت ارسال یافت و چون فرصت بغایت تنگ بود و قاصد

لی فرنگ الخ در نسبت بود با تمام نرسیده و آنچه آغاز کرده شده

بود با نجام نینجامید رجا واثق است و امید صادق که عنقریب

قربت مجیب عزش نه توفیق ترتیب و تلفیف آن رفیق

گردانید بمنه وجوده والسلام **الی بعض الاحبا نوشته شده**

صحیفه شریفه منطوی بر عبارات و اشارات لطیفه در اطیب

اوقات رسید و محظ رسیده کان انتسال بحر انزا الطیب الاوقات

رسانید جان را خرسندی داد و تن را نیرومندی **بیت**

انقوی به الکالهذا الذی یتقوی به مهجة المعتدین
در انجا از کلیات امور این فقیر استخبار نموده بودند
واز جزویات احوال استفسار فرموده وقت حاضر
در جریان امور بر نهج سابق است وزمان حال در تحول
احوال با ماضی موافق وچون ان التماس مده بود بر
ضمیر منیر روشن خواهد بود وبر خاطر فاتر مبین بیت
ای کرده حدیث عاشقان دیر بذیر بر پرسش حال بیدلان
کشته دلیر بر عاشقی از جان وجهان امده سیر
امروز بود جودی ودی هم جو پریر حق سبحانه همکنان را
از گرفتاری بخود برهاند وبه گرفتاری خود گرفتار گرده اند
بمنه وجوده الی بعض الاحباب والمساکین بمکه زاد الله
شرفا الی یوم الموعود نوشته شد من یبلغن حمامات
بطحا مجمعات بسلسال وخضراه سلام فاخته
فی فحة کسرت جناحها الغیث فی اجنح الظلماء بیت
کی بود یارب که رو در یثرب وبطحی کنم

که بکام منزل وکر

که بمکه منزل و که بمدینه جا کنیم برکنار زمزم از
دل برکشم یکی زمزمه وز دو چشم خون فشان از آن
چشمه را دریا کنیم خدمت برادر حقیقی زائر بیت الله
الحرام و روضه النبی علیه السلام مقیم مقام ابراهیم محرم
حریم کعبه و حطیم الساعی بین المروه والصفا والراعی
حق المروه والوفا نور الدین حاجی محمد وفقه الله للوقوف
بعرفات معرفة و ادخله فی زمره ولایة الخالصه بکمال رأفت
تحیات طیبات و دعوات زاکیات منبعث از کمال
شوق و غرام از فرط وجد و اهتمام مطالعه نموده اشتیاق
به شرف ملاقات و دولت مقالات متجاوز الحد والغایات
تصور فرمایند هر چند آن زمین پاک خلاصه عالم آب
و خاک است و اقامت در آن مقام نشوه سلاک چالاک
اما حب اوطان از لوازم ایمان است و صله ارحام
از واجبات اسلام بیت جانا بغربستان چندین نماند کس
آنچه قبله توجه ارباب دلست همه وقت همه جا حاصل است

همه جا خانهٔ عشقست چه مسجد چه کنشت ۞ لا تنل دارها بشرف

نجد کل نجد للعامریة دار ولها منزل علی کل ماء ۞ وعلی کل

دمنة آثار می باید که من بعد بعد صورت را از میانه بردارد ۞

و از یاران و دوستان کناره گرفتن مستحسن نشمارد ۞ مصرع

بیا بیا و ز دلدادگان کناره مکن ۞ دیگر التماس آنکه چون

دران موضع مبارکه ۞ و مجامع متبرکه ۞ مواطن اقوام انبیا و موطن

اعلام اولیاست دست نیاز بدعا بردارند ۞ و فراموشـ زا

فرا یاد آورند باشد که بر هدف اجابت کارگر آید ۞ و کار افتاده

کار بر آید ۞ مصرع جانا بدعا ز ما فراموش مکن ۞ همه عزیزان علی

الخصوص مخدومی سهمی بیک مد الله تعالی ظلاله العالی ۞ در کنف صحت

و سلامت و فراغت اند ۞ و منتظر قدوم شریف دار هر خدمت باری تعالی

همگنان را از ضلالت وادی طبیعت برهاند ۞ و سعادت وصول کعبه

حقیقت رساناد ۞ بلطفه و کرمه این صحیفهٔ غم ۞ و نامهٔ هم اواسط

شهر الله الاصم از فاخره هرات جنت بالرحمات سمت ثبت یافت ۞

والسلام للبعض الاکابر و الاهالی شمس تنورت و اضائت

لطایفون

بها حزون ؛ یا اسعد الذین الیها یهاجرون ؛؛ زین
سان که زابر دیده دریا بارم ؛؛ روزی فکند بموج دریا
بارم ؛ چون بار گرفته جا بدریا بارت ؛ خواهیم برد این سیل
بدریا بارم ؛ مرقوم آنکه احوال اینجای بموجب دلخواه
و دیده انتظار بمقتضای وعده خدمتش بر راه دولت
وسعادت مستدام باد ؛ بقاضی محمد یزدی نوشته وردت علی صحیفه من
فاضل ؛؛ فی الفضل فاق ؛ افاضل الآفاق ؛ لازال مجد الانام
ممجدا ؛ حسن الشمائل طیب الاخلاق شعر ؛ ای گلشن نبات
فکرت را بنبات حسن پرورده ؛ غره صبح را زطره
شام رشک رخ نوخطان کرده ؛ قصه کوته شب
درازمرا پاره پاره بروز آورده ؛ نامه چون غنچه نوشکفته
بوی بر بوی مشک بیز عنبر بوی که در بهار حد اعتدال از شاخ
سار لطف و جمال دمیده ؛ و از هر سوی آن نسیم وفا و شمیم
اخلاص مشام جان ؛ و دماغ جنان رسیده ؛ در اطیب اوقات
وردته الفوات ؛ ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات از ریاض

فضل وکمال وحدایق اکرام وافضال خدمت مولوی واقضوی

اعلمی واکملی واکرمی وافضلی نزهت بخش ویرانه رنجوران فراق

وعطف افزای کاشانه مهجوران اشتیاق گشت شعر

غنچه امید بشکفت از نسیم لطف او ❁ باغ دل زان غنچه خندان

گلشن تازه شد ❁ اضعاف مضاعف آن معاطف وملاطفه که از

فحوای آن مطالعه افتاد ❁ وعجز وشکستگی وتعلق ودلبستگی بموقف

عرض رسانیده می شود چون تکلف در شرح آرزومندی

واشتیاق موهم است بمبالغه واغراق آن ذات منشیان

ودبیران است بشیوه شکستگان وفقیران از آن اعراض نموده

بدعا اقتصار می رود لا زال ظل فضایل بر مفارق فاضل محمود باد

در جواب مکتوب قاضی عیسی وعلیک یا اهل السلام سلام فی

والیک دایما شوقی وغرامی ❁ فان رمت شرح الشوق کیف ولا یفی

بتفصیل اشواقی کثیر کلامی ❁ عالی کلام لآلی نظام که بسبب

دوری از موطن وحدت زمزمه کنا حروفا عالیات معلقات

فی ذری اعلی القلل ❁ بگوش هوش گوشه نشینان زاویه فقر وفنا

دسانیده وحوایج

رسانیده وجوامع کلمش از شیمی جمعیت غلغله نحن الکلام وسر
الحب مقتنانا نحن الکلیم وطور العشق معنانا درکاخ صماخ جلبه
داران صومعه صدق وصف انداخته چون معشوقی عرلی
نژاد جواهر سکات توحید حمایل یا دلدار فارسی نهاد شمایم
اسرار تفرید بر شمایل مجتب خبری فی لیل طرة اغنته
عزته الغراء عن السرج وان ضللت بلیل ذوایبه اهدی
لشخص الهدی من البلج درساعت که صدر دولت کشاده
بود فضل ازل بدولتیان رخ نهاده بود رسید وبهر یک
جدا جدا بشارت اهلا لما لم یکن اهلا لموقعه قول المبشر بعد
الیاس بالفرج لک البشارت فاخلع ما علیک فقد
ذکرت ثم علی ما فیک من عوج رسانید دیده محروم از
نور شهود را از ان مجالی بانواع حقایق تمثالی جمال شاهد
وحدت روی نموده از دل بر حد معنی رسیده بر سید بیت
او ومیض برق بالارق لاح ام فی ربی نجد اری مصباحا
ام تلک لیلی العامریه اسفرت لیلا فصیرت المساء صباحا

و دل پرده نشین محجب نموده را از حقیقت یکانکی بود مطالع
آن پرده دو بینی کشوده با دیده و صورت ندیده گفت
بیت یا اخت سعد من حبیبی جئتنی برساله ادیتها بتلطف
فسمعت ما لم تسمعی و نظرت ما لم تنظری و عرفت ما لم
تعرفی اثار نسیم فیض حیات از منظر دیده به سراپرده دل
و از سراپرده دل بظلمت آباد آب و گل سرایت کرده اجزاء
وجود از آن نسیم متنسم گشتند و به این سرود فرخنده
ورود مترنم که بیت ارج النسیم سری من الزوراء
سحرا فاحیی میت الاحیاء اهدی لنا ارواح نجد عرفه
فالجو منه معنبر الارجاء لا یزال از رشحات سحاب مطیر آن
خاطر خطیر کشت امید امیدواران تازه باد و از نغمات نوای
حیران خامه دل پذیر بزم سماع هواداران پر آوازه
نمیدانم که در مقابله ابیات اعجاز غایات عیسوی له مجددا
بمقتضای و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر ان شئت
مرغ مجتبی کرده و نفس روح بخش فتنفخ فیه جان تازه از

احلامی

اخلاص بوی در آورد و نیرویی بلندی پر و بال شوق در هوای
فتح فضاء فیکون طیرا باذن الله پروازش داده چه گویم
چه نویسم هرچه گویم از سادگی است و هرچه نویسم از دور
افتادگی **بیت** گرچه تابد کرم شب تاب از شب سواد کجا ؛ نور خورشید
و چراغ مه رسد حقا لعل الجواهر کآورد کحال شهر ؛
کی به گرد توتیای تبری لا کمه رسد ؛ هر حرفی که بر صفحه بیان
این ساده لوح صورت تحریر پذیرد خواهد بود از آثار آن
خامه گوهربار حقایق نگار که انشا نموده و هر پرتوی که بر آینه
ضمیر این صافی عقیده جلوه نمایش پرتو شعشعه خواهد بود
از لمعات آن خاطر فایض النور که انشا تافته **رقعه اخری**
فَمِنَ الْبَحْرِ یَسْتَفِیضُ الْغَمَامُ ؛ وَ یَفِیضُ عَلَیْهِ مَا یَسْتَفِیضُ ؛
بیت من چگویم گشته راسخ در مقام اتحاد ؛ تا بگویی گر خطاب
تو جواب من جدا است ؛ بیت واقع در میان ما بغیر یک سخن ؛
گر تو بینی نام آن انشا ندا انشا صدا است ؛ با ذات هر حرفی از آن
نامه به شرح حروف اصلیه مرقوم و در برابر هر کلمه از آن صحیفه ؛

بکشف اصول کلیة موسوم دعوای جون حقایق توحید ربانی
ده محجوبان مضایق تقیید وکثرات جون لوامع توحید خلاص
بخش محرومان مرابع تقلید منبعث از مقام الملقن
سری ما افوه به انت منطق ومضجع لمحو ومنشی ارشاد
مشهود ومعنی فیکم حین ادعوکم عین بها اتحد الدعو والداعی
مصرع از زبان عشق هم بر عشق املا میرود بعین رضا استنبر
از فوح بی بصیر ملحوظ و بحس اصغا استمع از صدای نی
سمیع محظوظ هرچند تناج والتیاح بدولت اتصال
وسعادت اجتماع که نظر بوحدت حقیقت بود درحیز امتناع
است اما قیاس بکثرت صورت نمود که کارگاه استیلای
حکم ونسب وعبارات است از قبیل ممکنات است شعر
لو مت من الشوق فلا لوم علیك الجسم لدی لکن
الروح لدیك النای والشوق ما یفترقان شوق
منی الی او منك الیك ای که شبم چو صبح فیروز است
صبحم چو خورشید عالم افروز است شوقم نخود ار زانکه دور افتیم

مرا با کشیر ارزان

گم شد آن زمان که از من او قربت • دیرگاه بود که در خاطر

فاتر میگذشت که نقش سورهٔ اخلاص • و تقریر صورت اختصاص

قلمی کرده سمت عرض نماید • اما بواسطه توهم گستاخی در حیز

توقف و تراخی میماند بحمد الله سبحانه که تحریک این سلسله

و تسلیک این مرحله بغایت بی علت منعم علی الاطلاق •

المبتدی بالنعم قبل الاستحقاق • از آن جانب بظهور

آمد آری آری مصرع اینها ز تو آید انچنینها تو کنی • حق

سبحانه و تعالی همگنان را نظر بصیرت از صورت کثرت

در معنی وحدت داراد • و وجهه همت از انجمن تفرقه در نشیمن

جمعیت • والسلام جواب مکتوب شیخ نجم الدین نوازش نامه فروغ

نجم سعادت از عنوان آن طالع • و شعاع نیر عنایت

از مضمون آن ساطع • نصیب تاریک نشینان زاویهٔ

هجران فقر و فنا شد • و ناظر روشن ضمیران انجمن

صدق و صفا آمد • از بیان حسن ترتیبش زبان ناطقه

قاصر است • و از ادراک لطف اسلوب ترکیبش قوهٔ عاقله

عاجزٌ طوطیٌ لبلیغٍ صدر عنه هذا الکلام ۰ ۰

وبشری لفصیحٍ انتظم منه ذلک النظام ۰ ۰

ز کلکت یافتم جان بخش فیضی ۰ که با جانم چو شیر و شکر آمیخت ۰

خوشا نخلی که از وی آن رطب خواست ۰ خوشا شاخی که از وی این ثمر ریخت ۰

خامه را در مقابله آن از مقام عجز مجال جنبیدن نیست ۰ و نامه را

معاوضه آن جز وظیفه دعا بجیدن نه ۰ حق سبحانه قرب منزلتش

را در حضرت پادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب

هر حاجت مند گرداند ۰ و بوسیله آنش بدرجات علیه و مقامات

ارجمند رساناد والسلام در جواب مکتوب شیروانشاه نوشته

لقد جائنی من اقصی مدارج همتی ۰ و موج آمالی

و مرجع اوطاری ۰ کتاب جلیل ترتقی بنزوله ۰

الی الذروة العلیا معارج اقتداری ۰ رسید از عوالی

در معالی مثالی ۰ بتوقیع عالی موقع ۰ عروس شکون سواد سطر

نگاری بشکین براقع مرقع ۰ ز اول همه مکرمت تا آخر ۰

ز مطلع همه موهبت تا مقطع ۰ حروفش با رباب معنی گشاده ۰

دیم انشاء نگار

زهی چشمهٔ تنگ بحری موسع ۰ سواد خطش طلی از خامهٔ انوار اسرار قدسی
مشعشع ۰ دیده رمد از مشاهدهٔ ان سواد پر نور رشد ۰ و دل
تعب رسیده از ملاحظهٔ آن نور مسرور گشت ۰ تا ارا هر جز
از ان سواد قواعد محبت و وداد بمعرض عرض رسانیده می شود ۰
و در مقابله هر لمعه از ان نور لوامع خلوص اعتقاد بر ساحت شوق
قبول تابنده می گردد ۰ و بسمع رضا مسموع باد ۰ و بنظر ارتضا
مشفوع ۰ مرخص جرات اقدام برین مراسله و مجوز گستاخی
انتظام بدین مقاوله تنزل دبیران خیر نواند بود ۰ بمرتبه محاذیه فقرا
حقیر بیت والا کی رسد با جرح والا ۰ زمین را گفت و گو با این بلندی ۰
بخاک راه یکسان بود ذره ۰ فروغ مهر داد از سر بلندی ۰
زیادت اطناب موجب سامت و اسهاب مثمر غرامت ۰ فلا ۰
اقتصار اولی و لا اقتصار علی وظیفة الدعاء اجدر و احری بیت ۰
روی زمین ملک یمین ولی راد ۰ ملک یمین خسروی فرخ تبار باد ۰
هر کس چو ملک جهان پایدار نیست ۰ میل اشس نقش مملکت پایدار باد ۰
والسلام به بعض از مشایخ مرتبه نوشته شد ۰ انا لله و انا الیه راجعون

شعر در ماتم آن ماه چو گردون گرید ، در شام و سحر اشک شفق گون گرید
چون چشمهٔ خور ز خاور آید بیرون ، بر خاک زمین خاوران خون گرید
چون خبر این واقعهٔ هایل و مصیبت شامل که نزدیک و دور
یاران برابرند وصل و مهجور در ماتم آن مساوی یکدیگر بین
ممتحن رسید مصرع چه گونه شرح دهم کز سماع آن چه کشید ،
خاطر یاران آورد که بر رسم دبیران نه فقیران و بر قاعدهٔ اصحاب
عادت نه ارباب ارادت بنوک خامهٔ فکرت رشتهٔ
چند بر هم رسد بنوک قلم اندیشه کلمهٔ چند در هم نویسد اما
ورق کرده و سیاهی غلظت نمود خامه خبر بدین حرف سر نیاورد
و دوات خبر بدین نکته دهان نگشود بیت کار و رنج گریه و ماتم نتوان کرد
و ز موی بکری یکسر مو کم نتوان کرد ، از قافیه و سجع فرو بند لب خویش
کانها بجز از خاطر خرم نتوان کرد ، ایزد تعالی جان پاک نو رفته
پیشین گرفته را برحمت و مغفرت جاودانی محفوف دارد ،
و طبع دراک غمدیده گان ماتم رسیده را از میل بمیل مزخرفات
فانی مصروف و السلام رقعه اخوی رفتی و بهانه اکه باز آیم زود ،

رقت

شد زود بودیم د

شد زود تو دور و دیر هم رو ننمود ۝ منتظر از دیده بر راه
بود و شکسته خاطر از سینه بر آه ۝ اما چه توان کرد غصه
این قصه را با که توان خورد هجری که بود مراد و بستر ۝
از وصل هزار بار خوشتر ۝ مرادات محصل و دلها
بجمعیت مبدل والسلام رقعه ای دیده خونبار و دل سرگشته ۝
محروم ز صحبت بخون آغشته ۝ هر دم ز تو نامه کنم فرض ذمم
تصدیع جواب نامه ننوشته ۝ چنان استماع افتاد که
والعهدة علی الراوی ۝ در مطاوی صحیفه فنون فضایل راحات
ذکر بعض طفیلیان سهو القلم ام لعمد الکرم رفته است
لاجرم افتخار به آسمان رسانیده ۝ و ایوان اعتبار ز
کیوان گذرانیده ۝ این چند کلمه ناپرداخته بتکلف ساخته
مصدع گشت حق سبحانه و تعالی خاطر ممکنان از الجود
پیوسته و از غیر خود گسسته ۝ دارد والسلام رقعه
ای سببی عهد وفا کرده دگر ۝ پیش تو وفا بعهد عیبست مگر ۝
گر این رفقای تو دو صد خسته جگر ۝ از بهر خدا نشد هنر و یار دگر ۝

اعتقاد و این ضعیف بلطایف مزاج شریف آنست که مرجا باشند
از تفرقه خاطر عزیزانی که محروم و مهجور مانده متاثر خواهند بود
هیچ جا جمعیتی چنانکه باید روی نخواهد نمود اگر چنانچه بران
عزیزان ترحم کرده فقرا بجای را بتشریف قدوم سرافراز
گردانند تا آنچه مصلحت وقت باشد مقرر گردد از مکارم اخلاص
ایشان بدیع نمی نماید مجاری احوال بر وجهی که متضمن مصالح دینی
و دنیوی باشد واقع باد والسلام رقعه شیران شاه نوشته شده
ولکن فی شان من مکان مثلکم یکون خلوص الود من لدن اشبالی
باسمه سبحانه و تعالی احاول اتحاف التحیات و ابنا الی الساحة العلیا و المجلس العالی
بعد از رفع نیاز بلسان اختصار روا ایل ذم فوج اکه خدمت
مولوی اعظمی مولانا کمال الدین حبیب الله که دیرگاه درین جانب
تحصیل علم و اکتساب فضایل اشتغال تمام داشتند و در بسیاری
از اوقات فقرا را بتشریف حضور مشرف می ساختند سلسله شوق
تقبیل سده سنیه لازالت محط لرحال الافاضل و جاذبه
حب وطن و داعیه صله رحم در جنبش آمده بران صوب توجه

لمونه

نمودند هیچ شک نیست که از بعد از حصول این مقصد
بلند و وصول بدین مقام ارجمند به عنایت شامله
ملحوظ خواهند شد و از حسن رعایت کامله محظوظ خواهند بود
دولت دوجهانی و سعادت جاودانی میسر باد والسلام رقعه
باسمه تعالی بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع می دارم اگر در
ولیش اکاه مولانا شهاب الدین عبدالله دیرگاه است
از مونست اوطان و مجالست اخوان بی بهره در ممالک
ایران و ما وراء النهر تحصیل معارف و علوم مشغول بود بقدر
استحقاق و وفق استعداد خود اکتساب نموده حالا
جاذبه حب الوطن گریبانش گرفته و داعیه صله رحم
در دامنش اوبخته عنان عزیمت بموطن مألوف و مسکن مانوس
مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف ملازمت برسد
وظیفه اکرام و احترام بجای آورند و در مهمی که رجوع نماید
التفات و اهتمام دریغ ندارند و چون این ملتمس مقتضات
مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ایشان زیاده مبالغه

احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق باد و سعادت زیادت
والسلام رقعه ناموزنامه که هنرش را نیست هنر زبانی
آمد از حضرت که خنجر وش بر سر صدر او گرفته مقرن ن والقلم
وما یسطرون که دبیران در صناعت کتابت ذوفنون
قلم بر سر انگشت گرفته اند و نون دوات در کنار نهاده نسخ
هیچ صاحب دیده را چون مضافه مفتوح چشم بر عنوان
صحیفه چنین نیفتاده و هیچ آورنده را چون همزه ممدوده
که سر افتخاری که بر کشیده چرا تا اطلاع بر جواهر این فریده
به اوج آسمان نرسیده از بدایت اوصاف آن وصاف
بی نصیب و دران بی نصیبی حاصل وی گشت و بس غیرت
سکون و تخفیف که در اوایل داشت زوال گرفته بلکه به
اضداد خود استبدال پذیرفته لاجرم از سر جهانی گذشته
و دران گذشتگی صافی گشته سلام که زبان نشانه
سه دندانه نسیم سر سینه برخنه رخنه نزدیکان دور
نشین را موی بموی شرح کرده و پشت خمیده لام باد

دل تنها آرام را

دل بی آرام مهجوران مستهام را بسر حد بیان آورده
و به استقامت قامت الف راستی و سداد ارباب
محبت و وداد را باز نموده و به استدارت خلقه میم
از خلق بگوش مخلصان قدیم و در دائره رضا و تسلیم پرده
گشوده بیت سلامی کرده از سین تبر وندان بیت
گشوده عقدها از رشته جان ۰ سلامی از کمند طره لام
دل صاحب دلان آورده در دام ۰ سلامی خوشتر از فردوس اعلی
الف در روی کشیده قد طولی ۰ بزیر آن الف از چشمه میم
عیان دریای طولی عیش تسلیم ۰ تحفه مجلس که بصورت
بصد ارست محل آن از شرفات سدره اعلی است و آغاز
و انجام جلال و جمال در جوانب آن بیدا و هویدا نماید
میگرداند رقعه خوبی ز کلک عنبر افشانی معنی ۰ رسید از ره
یکی مشکین صحیفه ۰ نیارد کس جواب آنکه نخست
پر از درهای اسرار لطیفه ۰ اگر حرفی نویسم در جوابش
معنی فیه بهمة الشریف ۰ مکتوب مرغوب مصحوب ستان

بدیع الاسلوب فی ایمن وقت و اکرم ساعت بدین ذلیل
قلیل البضاعه رسید بیت ز نظم اش صد گوهر منظوم دیدم
ز نثرش لؤلؤ منثور دیدم جو ابش سلک دولت منتظم باد
جو ابن طبعش ریث لی مبنیاد رقعه لا ازال قدری و باین
الاکارم علیا و بدره علی سماء المکارم جلیا بعد از
عرض نیازمندی معروض انکه خدمت خواجه زاده از
خواجگی ازاده که سرمایه امانی و امالش محبت درویشان
است و متحرک زول و ارتحال ارادت ایشان بان صوب
عازم است و به ادراک شرف پابوس جازم التماس
انکه از زمرهٔ محبان و مخلصانش شمارند و ظل عنایت و عاطفت
شامل الحال وی دارند حظوظ دو جهانی حاصل باد و فیوض
جاودانی متواصل والسلام رقعه ای خط نواز اینه دل زنگ زدا
من با تو نیم از تو نیم بتر جدا الجسم من الجسم بعید لکن
الروح الی الروح قریب ابدا صحیفه شریفه و ملاطفه لطیفه
منبی از التفات خاطر شریف به جانب این ضعیف

الیف

ایمن وقت و اکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعه
رسید با داء هر حرفی طرفی از مراسم رضاجوی و در مقابل
هر نقطه نکته از وظایف دعاگوی بموقف عرض رسانیده
می شود ایزد تعالی همگنان را از هر چه نباید نگاه دارد و از
هر چه نشاید در پناه داد والسلام رقعه لَا زَالَ نَجَاحُ الْاَرْبَابِ
الْهِدَايَةِ ۰ وَرَجَاءُ الْاَصْحَابِ الْعَوَائِدِ ۰ بعد از رفع ثناء
و ارسال دعاء فوع الکه درین ولا حامل رقعه که خود را از
سلک خادمان می دارد و از زمره ملازمان میشمارد متوجه
آن صوب بود صواب نمود گستاخی این مفاوضه کردن
و خود را بوسیله این دعا بخاطر شریف آوردن وَالدُّعَاءُ
مَعَادٌ بِصِدْقِ الْوِدَادِ وَخُلُوصِ الْاِعْتِقَادِ والسلام
رقعه تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المولوی الاعلی
الافضلی و الموقف الاقضوی الاکرمی الکملی شمس الزکا نجم
الهدایة و التقی و السید العلاء السند التری یا اخضر روض
بعد ذبولها الابرنح انا مل ابن الخنیصری من لو اضیف الیه

کل فضیلة ثبوته فی الناس فهو بها جری اما بعد فلما شرف
السید لاشرف لاجل بلادنا بمقدمه الشریفه وعزم علی الرجوع
الی ملازمة ذلک المجلس العالی والموقف السامی اصحبته بهذه
الخدمة رجاءً ان اخطر ببالهم واذکر بلطف مقالهم والمرجو
من مکارم اخلاقهم ان یعفوا علی هذا الجزاه ولا یحرمونی
صوالح دعواتهم والدعا بظهر الغایب اقرب الی الاجابة
بلا ریب والسلام رقعه بعد از عرض تحیت وتسلیم معروض
مخادیم آنکه رافع این نیازنامه مجد وشیخ موابد که اباً عن جد
از مشایخ بزرگوار واکابر نامدار است چند بار صوفی وار
عصا ورکوه در بساط روی از زاویه مالوف یافته و
بوطع بادیه مخوف شتافته راحله وی فوت اقدام وقافله وی
هجوم خیالات واوهام نه شب مقام در یک منزل گرفته و نه
دو روز آرام در یک جای کسب آن در آبله دشت وازان
وی در آبله پای رشته املش را زیادت از حد طولی نیست
وصورت طلبش خالی از معنی قبول نه التماس آنکه هر جا عصا و
رکوه ارمغ

ورکوه بر زمین نهد تا راحله خود را بعون لا یموت قوت
دهد معنی طمعش بطعمه شیرین باشور یکدیگر تشیع رساند و
وکف امیدش بنبدل دیناری یا درهمی سرخ و سفید گردانند
بیت ز دخل جود اہل دل کند خرج ندارد غیر ازین خرجی و دخلی
بدیناری بود راضی ز گنجی بخرمایی بود قانع ز نخلی
لا یزال ظلال شفقت و مرحمت سمت بلندان شامل حال فقیران
و حاجتمندان باد و السلام رقعه ای در طلب تو یکدل و یکرو ما
مَن حُبِّکَ لَا نَرُومُ اِلَّا الرُّومَا از دولت وصل و لذت دیدارت
لَیسَ احَدٌ کَمِثلِنَا مَحْرُومَا بعد از عرض نیازمندی و شکستگی
عرضه داشت نواب کامیاب حضرت خداوندی آنکه مولوی
اعظمی که چند گاه است از ان دیار روی ارادت بدین جانب
آورده و از استادان کامل تحصیل علم و علوم کرده و حالا اثر
حب الوطن ظهور یافته و عنان معاودت بان صوب تافته
امیدوار است که چون بدولت خدمت و بشرف ملازمت
برسد بنظرات لطف و احسان ملحوظ گردد و لحظات فضل

وامتنان محظوظ و دولت دو جهانی و سعادت جاودانی
محصل باد والسلام رقعه نامه نامی مصحوب خامهٔ گرامی که دامن
روزگار جود و اقتصار بی سر و پایان راه بگیرند و خلعت افتخار
بالانشینان پیشگاه تفرید تواند بود شعر آستین آسمان جو جیب
عطاران عطر بر فرق مفلسان باران دامن
از نقد و فقر مالامال علم دوش ذوق رفته ز حال
بدین مهجور دار لباس مواصلت عور رسید والسلام به بعض
از آمراء و اهالی و اعیان و اکابر نوشته شده بود
مرا چه زهره که این آرزو بدل گذرانم که بهر من ثمر از نخل کلک خویش بیفشانی
بس این قدر که زکاغذ چو بر طبق گشتی طفیلی دیگرانم بران کناره نشانی
شکر خامهٔ لطایف نگار که بر حواشی نامها دار این مهجور
بر کنار مانده از حضور را آرزوی دل در کنار نهاده و این گونه
ناتوان افتاده بر بستهٔ عجز و قصور را نسخهٔ شفای عاجل مجلس
فرستاده بزبان شکسته ادا نتوان و به شکستگان بهم بسته
استقصا نتوان نمود لاجرم بساط شکر گرده وردی به بسط

عرض و ورود

عذر آورده میگوید بیت که از برگ گیاهی دیدم صد زبان
شرح یک شمه ز ابر کرمت نتوانم وز زهی شاخ درختی
کندم جرح قلم شکر یک نقطه ز نوک قلمت نتوانم
التفات خاطر خطیر که حالیا این فقیر از معاینه دل پذیر
تقصیر توجه از نواحی میرود تا خاک بمواقع اشراق آن
آفتاب خاوران دری باید اگر آن زمان دریافتی قدم
هر آینه از سر ساخته از سرمایه سعادت نهال شناخته بخدمت
شتافتی اما چه سود چون آفتاب این کتاب آن روز بخت زیر لوی نمید
و سر مفاخرت نیار مند از اوج عزت و درّه کرامت
بنفراخت یک چند بخاک مردم افتاد زوال بر دیار شستی
بسوی تو راه وصول مع هذا این حکایت خاطر
ماند کسب و شکایت بلکه تکلف است در عذر تقصیر و تحمل
در دفع خجالت و تشویر و الا ذره حقیر را با آفتاب خاوری
چه مجال این نوع زبان آوری و یارای این گونه محبت و داوری
ای روی تو ز آفتاب خاور انور خاری بمثل کز تو دمد در بستر

ربر
آن خارم اگر ز گل نیاید خوشتر ۞ خاک همه دشت خاورانم ۞
سخن دراز کشید ۞ و گستاخی از حد انجاز گذشت ۞ ظل عالی
در سایه مکارم و معالی ۞ بر فرق اهالی و اعالی مدالایام ۞
اللیالی ممدود باد ۞ جواب مکتوب بعضی از صدور که استدعاء
جواب کرده بودند وردت علی صحیفة من مفضل حفظ الانام
بفضله و نواله لازال ممدودا علی کل الوری فی مسند الا
قبال ظل جلاله بنام زیبی نامه نامزد شد ۞ ز عالی جناب
صدارت پناهی ۞ نکو نامه منشور لطفی که باشم ۞ بتشریف
آن تا قیامت مباهی ۞ شکر نامه مشکین طراز و عذر
خامه مسکین نواز ملازمان آستان رفیع لازال ملاذا
من کل شریف و وضیع میسور قلم مکسور اللسان و معذور
زبان قاصر البیان نبود لاجرم نفافد از اداء آن واجب
نمود بیت اگر عمر تا عذر لطف خواهم ۞ برون ناید از عهده آن
کماهی ۞ همان به از معذرت لب ببندم ۞ که بیم لطفش
از خود کند عذر خواهی ۞ و چون شرح معنی بیار رفندی اخلاص

از نو ظهر و تکلف

از توهم وتکلف وریا عاری نیست و اظهار صورت افتقار
واختصاص جز به قاعدهٔ ظاهر بینان خود نما جاری نه شد
آن باب کرده شود ز شوق نهالی عبارت چه حاجت چو
بر سر دل می دهد دل گواهی کیف راجرات این کلام وگستاخی
این ابرام نبود اما الحکم المامور معذور مصدع گشت **بیت**

ز درویش صادق درین زه چه لایق ۞ دعا شب و همت صبح گاهی ۞
ایزد تعالی ذات ملکی صفات را در مقر دولت و مستقر عزت
برادد بآن که خواهی نصیب تو باد تا لقای مضمون را احتمال نیاید
والسلام **در جواب مکتوب شیخ معین الدین محمود ولد شیخ صفی الدین علیه الرحمه**

بِرِیحِ الصَّبَا أَهْدَتْ إِلَیَّ نَعِیمًا ۞ مِنْ بَلْدَةٍ فِیهَا الْحَبِیبُ مُقِیمًا ۞
إِنِّی أَظُنُّ نَسِیمُهَا مِنْ طَیِّبَةٍ ۞ وَهُبُوبُهَا مِنْ عِنْدِهِ نَسِیمًا ۞
صبحدم بوی نکهت گیسوی تو آورد نسیم ۞ تازه شد عشق ترا بر دل غمگین قدیم ۞
رشحهٔ خامهٔ مسکین نواز که بر صفحهٔ نامهٔ مشکین طراز ۞
مصرع مرغان اولی اجنحه را دام نهاده است ۞ چون سواد
دیدهٔ بینش همه نور و چون سر سینهٔ اصحاب دانش

سرور افزای این وقت واکرم ساعت بدین قلیل البضاعة
رسید فذکّرنی عهداً الکم ما انسیته
وهیّج احزان فؤاد وشوقاً الم یفاع منه
شوق مبرّح واخرم فی الحشا نارا فاقلقا
از هر حرفی فرحی واز هر لفظی فضلی مثبت به افتاد کام دل روی داد
ازو حاصل کردم بر چشم ترش زشوق منزل کردم واگر بی
یادکار ازان کلک بیان درکردن جان ودل حمایل کردم
هرچند حصول آن مراد از حوصلهٔ این بی حاصل بیرون بوده
ووصول بدین مرام از پایهٔ این شکسته دل افزون
چون لطف تو عامست ازینها چه عجب آری اگر آفتاب
عالم تاب بر خرقه ترداینی تابد نور بخشش را ازان چه باک
واگر باران نوبهاران بر کشت زار سوخته خرمن بارد
فیض عامش را ازان چه زیان بیت توی زین احسان
وفضل آن ابر نیسان که بارد بر بلند و پست یکسان
چو آید فیض بخش از بحر زخّار نه گل ماند ازو محروم نی خار

اصناف

اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از محاوی
نامه میمون و مطاوی صحیفه همیون بذائقه ذوق و جازه شوق
چشیده و کشیده شد عجز و شکستگی و تعلق و دل بستگی بموقف
عرض رسانیده می شود بیت چو گل بخنده در آید لب لعل از نشاط
اگر ز گلشن و لطف و ز نسیم قبول قصه غصه فراق و
حکایت و شکایت اشواق قیاساً علی مفاوضات
ارباب العادات مظنه مبالغه و مواهم اغراق است لاجرم
بدین دو بیت اقتصار کرده می آید بیت لو ان اللیالی
عذبت بفراقنا محا دمع عین اللیل نور
الکواکب ولو جرع الایام کاس اشتیاقنا لاصبح الایام شهب
الذوائب ملتمس آنکه این فقیر را بالکلیه از گوشه ضمیر
منیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات خاطر خطیر شامل حال او داشته
باشند بدین سبب بر آید کاری و اگر خانچه عند انتهاء الفرصه
بی آنکه وجود این کینه در میان باشد از رواح الفاس
مترکه ارشاد مآبی ولایت پناهی ادام الله تعالی ظل ولایتهم

علی مفارق الغایبین والحاضرین ابد الابدین ودهر الدایرین
استشمام رایحه یعنی دریوزهٔ همتی والتماس فایحه فاتحه
نمایند غایت بنده پروری وکمال مرحمت کستری خواهد
بود **بیت** ای ببزم وصل حاضر غایبا از دستگیر زانکه دست
حاضران از غایبان کوتاه نیست داعی کمینه را جرات
این مقاوله وکستاخی این مراسله نبود اما جون خدمت
صاحب اعظم ومجمع مکارم اخلاق والشیم خواجه امیر
را لازال فی کنف الاله مکرما عزم مراجعت جزم شد
واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن آستانه و ملازمان
آن دولتخانه کذرانیدن ابرام از حد کذشت و کوت
باقامت انجامید سلام الله وتحیاته وبرکاته علیکم اولا
وآخرا وظاهرا وباطنا **مکتوب الیه** بقیت بقاء لا یزال
فانما بقاءک حسن الزمان وطیب ولا کان للمکروه
نحوک مذهب ولا لصروف الدهر فیک نصیب شد نی خامه
دلم را ترجمان بشنو از نی جون حکایت میکند

بزبان نی دهنم

بازبان تر و چشم اشکبار از جدائیها شکایت میکند
محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی اشتیاق
زیادت از آن است که با مداد کاغذ و مدار و عمل
ادوات قلم و اوقات تصدی و تفصی از عهده ادای
آن توان نمود مصرع بصد طومار و صد دفتر نشاید شرح مشتاقی
اما چون خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی وفقه الله
تعالی مراده کما یحبه و یرضاه به بهانه آب و گل کعبه دل
کرده متوجه آن صوب صواب بود واجب نمود خود را
در گوشه خاطر مجاوران آن آستانه که قبله راستان
است گذرانیدن و سر بر فتراک ملازمان آن درگاه که پناه
هوشمندان آگاه بستن بیت نگویم نسبتی دارم بنزدیکان
درگاهت که خود را بر تو می بندم بسالوسی و زراقی
هرچند سلام قطره بدریا عجب است و پیغام ذره به
خورشید و الا خلاف ادب اما چون توان کرد بعض
بی ادب تر می جهد خویش را در کفو سری نهند

خير الكلام ما قل ودل اكرچه اين كلمات پريشان
از دلالت عاريست بحمد الله كه از فلك اختيار يست
سايه عالي بر مفارق اداني واعالي مدى الايام
والليالي ممدود باد جواب مكتوب سيد نور الله اني بد هر من عجائب الهمالك
والغي الينا كتابا كريما ٭ بدا من خطاوية سر جليل ٭ به جد الله
عهد اقديما ٭ آمد مرغي بركي كلي در منقار ٭ بر روي خطي از سنبل
تر كرده نكار ٭ كفتم كين چيست كفت كز ار بهار ٭٭ منشور
عنايتي بمشي چمن وخار و خار ٭ ع ايس معاني ابكار
و نفايسي معاني افكار كه از ازل الحجاب غرت محتجبت
بوده اند ولم يزل بنقاب امتناع منقبت ناكاه شقه
نقاب كشاده ٭ و برقع احتجاب يكسو نهاده ٭ و به نزديكان
دور و واصلان مهجور خورشيد وار جانب روي و
هلال كه داركوشه ابروي نموده ٭ از جانب روشني ديده
فزوده اند ٭ و از كوشه ابرو دل و دين را بربوده اند ٭ باعقل
فرو مايه چه كويم كه چه كردند ٭ و زعشق كرانمايه چه دانم كه چه بودند

كاه ازو

از درج علوم و مقام جلال این حروف خواندند که کنّا
حروفا عالیات لم تقل متعلقات فی ذری اعلی القلل وکان
از بساط و نوا د انبساط کمال این نکته راندند انا انت
ونحن انت وهو الکل فی هو هو فقل عمن وصل دل افسرده
ازین نکته یکی خورده و سر رشته ذوقی گم کرده بسرودن
و این ترانه آغاز نهاد بیت من کیستم که گویم بجایی بجانان
بی آب رومی فرستم ۝ همه اوست من نیستم جز خیالی
گرفتی ستانم یا وحی فرستم ۝ هدی الدهر کن هدایا الی النهی
ویقضی الیکم طهر ثم علیه فلم یبق منا وجود فمنکم سلام علیکم
مصرع با هستی تو ز خانه بیرون رفتیم ۝ هر چند این گونه مقالات
با مستغرقان در لجهٔ آلات توحید قطره بدریا دریا دادن است
و تحفه سنگ ریزه ببطحی فرستادن اما چه توان کرد حرفی که زبان
نادره گو میگویم ۝ ز املای زبان حال دل میگویم ۝ بی رخصت او مراجه
جای سخن است ۝ هر نکته که او گفت بگو میگویم ۝ و مع هذا چون ب
صورت مضاف باین فقیر منسوب دو این اضافت بوی استدعای

هستی می آید لاجرم اضافت رشته این بریده و زبان گستاخی
در کام ادب کشیده عرضه میدارد که مرقوم خامه حقایق نگار دقایق آثار
شده بود که از رسایل مجدد اگر چیزی واقع شده باشد بنویسند
از فواید اکابر بجهت حل عبارات فصوص الحکم جزوی چند سودا
کرده شده بود حالا بیاض برده می آید امیدوارست که زودی
صورت تمامی یافته بهمین نظر سعادت اثر بخشیده تمامی رسند
مقالات و حالات و فضایل و کمالات ابدالاباد در ترقی باد والسلام
در جواب خواجه امیر حسین یزدی نوشته ای نامه تو فاتح ابواب فتوح
در خامه ات اسرار حقایق مشروح گفتار لبت متاع گنجینه دل
انوار دلت جلای آینه روح مجموعه شریفه که مقدمات
آن خصوص نصوص حکم و فواتح فتوحات ارباب همم بود و مقاصد
آن ثمره فتوت بلکه ثمره به شجره ولایت و نبوت منسوب
همی رسید بیت حالا دل یافت جدا لذت آن دیده جدا وز جان
سرنامه شورش جدا از آن به که شنود و بودم آن را
دیدم آری باشد شنیده از دید جدا نه در موطن فعل

لکن بود

60

تحفه بود که به آن مقابل توان کرد و نه در نشیمن قوت زخره که
در معرض ان توان آورده الا ورقی چند از ملتقطات اکابر
از مستنبطات خاطر فاتر که در حل مشکلات فصوص سواد کرده شده
است و حالیا بباض آورده میشود امید است که بعد الاتمام
بنظر شریف برسد و آن اگرچه از حیثیت استناد بابن فصوص
از جهت اقتباس از سخنان اکابر کبیر است غم نیست که بی برگ
و نوا میگردم در پی روی نفس و هوا میگردم چون سر نزد از
خاطر سخنم گرد سخن اهل صفا میگردم جز دامن آلوده
ندارم چیزی جز خاطر فرسوده ندارم چیزی زاسرار حقیقت که چو لاف
جز گفتن بیهوده ندارم چیزی با دل گفتم چرا ز بد پیوندی در زاویه
خاموشیم افگندی گفتا نبود شیوه دولتمندی از سر حقیقت
به سخن خرسندی همگنان را روی ارادت از خود در حق باد
و خاطر از تقید بصوری مجازی مطلق باد رقعه ابکار خانه صوری
و معنوی دلهای مرده زنده بانفاس عیسوی نامه خوش
و صحیفه دلکش وارد از اشرف موارد و رود برد الماء

علی حر الوطش نا گاه بدین مخلص غم دیده فتاد و بوسید و گشاد و
و خواند و بر دیده نهاد اضعاف آن الطاف و اعطاف
اضعاف مدحت و ثنا و ضراعت و دعا اتحاف میرود و خوفا من
الاکابر بدین مقدار اقتصار کرده میشود عنایت ازلیه بکفایات
ابدیه مقرون باد والسلام رقعه من جا بیم و یار عراقی باشد
زان رو ستم حمل فراقی باشد آن به براه وصل او صرف کنم
آن مایه ام از عمر که باقی باشد قرب پادشاه مفضل عادل
خداگه برهوشمند روشن دل ظاهر است بهترین وسیله است
در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادت صوری و
معنوی دستگیری از پای افتادگان آن بیسر هست و پای
مردی عنان از دست دادگان آن مقوز چنان استماع
افتد که خدمت ایشان دران باب اهتمام تمام دارند امید
واری چنان است که آن معنی روز بروز در ترایدی باشد و
ساعت فساعه در ترقی و آن سبب نیل منتهای امید و دعای
جاوید برسند والسلام رقعه خرم دل انکه از غم ازادم کرد

ز اندوه جهان نشاد

41

زانده وجهان بنامه شادم کرده بی شایستگی کامم داده
بی سابقه معرفتی یادم داده صحیفه تذکر تعارف روحانی
و مشوق تالف جسمانی عنوانش بقواعد محبت مقرون
و مضمونش شواهد مودت مشحون در اطیب ازمان
و ایمن اوان به نزدیکان دور رسیده و انواع بهجت
و سرور رسانیده بود نقش همه امال و امانی در روی مصرع
آفرین در قلمی باد که آن نقش نگاشت نه خامه را توانایی
آنکه در مقابله آن حرفی نگارد و نه نامه را گنجایی آن که در
معاوضه آن نفس برآرد لاجرم خامه از آن سر کشیده و
نامه ازین روی پیچیده و بر اداء وظیفه دعا اقتصار می رود
و دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد والسلام
رقعه حضرت میر علی شیر ای سیرت تو صفت رحمانی
خاص تو کمال صورت انسانی در همت عالی تو علوی
انسانی من بنده موالی علی ادانی رقعه روح ریحانی
که از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر رقاع ارباب

نطق و بیان کشد و تخلی آزادی محبوس شجن اخوان و کرفتار فی
زندان بعد و ہجران کرد و اطیب اوقات و ایمن اوان به نزدیکان
دور و واصلان مهجور رسید فحمد الله ثم حمد الله علی ما دانی
الی ما یدی ہدا الی نکرم متفضل کبیر الایادی عزیز الندی
اصناف الطاف و اعطافی که از مضمون آن نجاذبه شوق
کشیده و چشیده شد نیاز و شکستکی و تعلق و دلبستکی بمقام
عرض رسانیده می شود حق سبحانه و تعالی ذات حمیده صفات
ات را در کنف سلامت و مقر استقامت بر دارد والسلام

رقعه حضرت ابو الفتح مسقطا اهدا الی کتابا بکرما یدل علی اقصی مدارج
فضله به فتح ابواب المنی فتکلما ابی الفتح الا ان یکون مبتله
فشکرت الله سبحانه علی ما ذکرنی و فی حضر الجامعه اخبرنی
قد تکلم باظهار المحبه و هو خیر منکلم و تقدم بابداء صدق
الموده والفضل للمتقدم فاقول شاکر النعمه و ذاکر الکرمه هو
الشمس نورا والخلایق کلهم یریدون ان یخطوا بانع
ظله وقاه الله الناس عما یشینه و وفقه للبر والخیر کله والسلام

ابو الکتاب عبد الکریم

در جواب سید عبد الوهاب خصکم الله بالمواهب السنیه والمراتب العلیه

دیرگاه بود که دیده انتظار بر راه که ازان جانب نسیم
تفقدی وزیدن گرد و بارقه تو ددی رخشیدن المنة لله
که آن معنی منتظر صورت بست وآن دولت مترقب
بظهور آمیوست یا دولت صوری کوتاه است و کنگره
مقصود حقیقی بلند خوش وقت آن دولت مند که ازان
رشته کوتاه کمند ساخت وبدین کنگره بلند انداخت

بیت دل از غم دوست دردمندت بادا
هر درد که ورسد پسندت بادا بنهادن زین نشست
نشیمن رخ خویش رو در ره مقصود بلندت بادا

والسلام در جواب مکتوب مولانا معینی نوشته مصحوب بصحیفه الولا حنانی
احیاه الله مثل با احیائی خوش وقت دبیری که باین
آسانی از نوک قلم کند عنبرافشانی آثار خامه مشکبار
علی مر الدهور والاعصار زیور صفحه روزگار و زینت
صحیفه لیل ونهار باد والسلام بر قولی بیک نوشته التسلیم موتی

حالی فی حضرة من تم هدایه اقبالی ٭ گو گدای بجهان مگر به
فارغ بالی ٭ خاطر تشنگان مبادت خالی ٭٭
چون التفات نامه شریف بابن ضعیف رسید چه گویم
که از فتح آن چه گشود ٭ و از مطالعه چه روی نمود ٭ مواد ذوق
و حضور در ضمن آن اندراج داشت ٭ و موائد ابتهاج
و سرور در طی آن اندماج ٭ لایزال رشحات قلم لطایف رقم
مسکن آتش عطش مسکینان باد ٭ و السلام بامیری لالای نوشته شد
راسه از وجود خویشتن آگاهی باد ٭ آگاهی آنچنان که حق خواهی ٭
فرد اگه شوند صف صف ارباب صفا ٭ جانت صف صوفیان الهی باد ٭
مکتوب باحمد لالالی ظله ای دلت را بوجه باقی راه ٭ ایتما تکنت
ثم وجه الله ٭ باطنت خازن فصوص حکم ٭ خاطرت
حاضر نصوص قدم ٭ دل پاکت که راغب غیب است ٭
روز تا شب مراقب غیب است ٭ هر دم از غیب در تلقی باد ٭
و آن تلقیش در ترقی باد ٭ شرح فصوص تمام سواد شده ٭
و حالیا بیاض برده میشود ٭ امیدست که عن قریب باتمام

رسیده

رسیده بنظر سعادت اتمام روان برسد والسلام
مکتوب بسید مذکور جهت حافظ شیرازی ای شگفته جمال تو سیر وجوان
دیدار تو مقصد همه کعبه مشعوف لقابت همه راهوش
وخرد مصروف دعات همه را ثواب وتوان عرضه داشت
آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدت مدید در خدمت
کاری پادشاه مغفور مبرور گذرانید وبسابقهٔ دولت
وجاذبه سعادتش به خاک بوسی درگاه عالم پناه رسیده
سرمایه جوانی از دست داده وپای در سرحد پیری و
ناتوانی نهاده موی سیاهش روی به سفیدی کرده اگلنده
شبش زرو زمشکین برده برلوح شباب بود آنچه
سواد شب آمد از ابیاض آورده والتماس میدارد که از
بارگی پا فوت فرو آمده پای در دامن مجاورت کشد
ودر مقبره مشحون محفوف برحمت وغفران اقامت صلوات
تلاوت قرآن وسایر خیرات لایق که آن مقام را شاید
بر اسن وجود قیام نماید امیدوار می باشد که این نفس

مقبول افتد و این ملتمس مبذول گردد دولت مخلد باد و سعادت

مؤبد والسلام بعد از واقعه خواجه عبید الله سمرقندی نوشته

یارب چکنم با که خورم این غم را ۞ وز دل بچه بیرون

برم این ماتم را ۞ حیرت زده چنان ندانم که گفت ۞

جان سوز مصیبتی همه عالم را ۞ چون خبر آن واقعه هایل

و مصیبت شامل باین فقیر رسید می بایستی از سر قدم ساخت

و از همه سعادتها شناخته و اله وار بپای در راه نهادی

و درین مصیبت با مخادیم داد موافقت دادی اما از کمال ضعف

و پیری نه مجال جنبیدن است و نه طاقت آرامیدن هر بندی

بدردی پیوسته است و هر مفصلی برنجی بار بسته و با وجود این

همه موانع گرفتاری بتعهد دیگری و رعایت حال از

خود ضعیف تری واقع بیت آمد چنان است که آن نور تمام گز

غیبت او صبح جهان گشت چو شام ۞ سر بر زند از

زمرهٔ اخلاق کرام ۞ وز عرصهٔ آفاق کند کشف ظلام ۞

ای لطف تو شادی دل غمزدگان ۞ جمعیت وقت

الهم زدگان

از تفقد خواجه

بر سم زدگان ؛ هرچند مصیبت است عام متناوی النسبه
به کافه انام شک نیست که تفقد فقرائی که بدروغ یا راست
دم اخلاص می زده اند ؛ و دعوی اختصاص میکرده از معقوله
مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود که عجب که تا
آمدن حال رقوه مسیح آفریده درین معنی لب تفقدی بجنبانیده
و قدم توددی برنجانیده حق سبحانه و تعالی روز بروز
ملازمان ایشان را توفیق اقامت قواعد مروت و
اشاعت عواید فتوت زیادت گرداناد والسلام **مکتوب**
شاه ار بگدایش دو خندان نگرد ؛ بیجان گدا ز دست
غم جان نبرد ؛ ور زانکه طریق لطف و احسان سپرد ؛ ؛
دشواری عالم همه آسان گذرد ؛ نوازش نامها که نگاشته
خامه عنبرافشان ؛ دبیران کیوان نشان شده بود و سکن
لهب لطف ؛ جمع پریشان و مهیج شوق و شغف ایشان
نعمتی یافتند که زبان قلم از شکرگذاری آن قاصر بود ؛
و قلم زبان از سپاس داری عاجز می نمود ؛ لاجرم بحکم

الدعاء بظهر الغیب اسرع الی الاجابة و اقرب الی الاستجابة
بلا ریب در گوش دل بزبان جان نی واسطه گوش و زبان
وظایف دعاگوی و مراسم رضاجوی بجای آورده رجا واثق
است که به اجابت مقرون شود و واسطه ازدیاد دولت روز
افزون گردد و افو حضرت خواجه مصیبت لیست عام ملتسانی
انشیه بکافه انام امید است که امتداد ظلال و جلال
حضرت خلافت پناهی تلافی یابد پرسش اولاد عظام
و اخلاق کرام ایشان از مکارم اخلاق دوری نماید اما قصه
ولد مولانا فقیه از نشکان عیب مقرر گشته بود اولا بعرض
رسانیده نشد بنا بر آن که مبادا اشکایت گونه از مخدوم
زاده زاد الله تعالی دولته و سعادته در خاطر ملازمان و
ناسا معلوم شد که مدتی بتشدید و تخفیف آن کلمه صدق
بتغیر و تحریف لباس کذب پوشانیده و خلاف واقع
بسمع علیه رسانیده بحکم ضرورت عرضه داشت
کرده شد شاید که بمجلس همایون رسانیده باشند

موری که از ضعف

موری که از ضعف دم بدم می مرد ؛ جانش اجل از زنگ همی
نپرزد ؛ وز نکند عقل آید سر راه بر سلیمان
گیرد دولت دوجهانی و سعادت جاودانی مقدر باد رقعه
نکهت یوسف رسید از کاغذ پیراهنی ؛ پیر محنت دیده را
داده دو چشم روشنی ؛ نامه آمد گران کام دلم آمد به دست ؛
شکر آن ناید به صد دفتر ز دست ؛ چون منی بعد از
عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی بسمع
شریف خادمان آستانه دولت آستان دولتخوانه خدمت مخدوم زاده
قرة العین السعادة و قبله وجه الارادة و مظهر اسرار اولیاء
الله و مهبط انوار ارباب التیقظ و الانتباه بلغه الله تعالی
الی منتهی معارج الرجال و اوصل الی اقصی مدارج الکمال
آنکه در ساحت بستان ولایت داده است ؛ پرورش
فیض عنایت نبات حسنش ؛ و آنکه عطار صبا بوی ز
خلقش برده است ؛ کین همه عطر فشانی است نه
انجمنش ؛ رسانیده می شود چنین استماع می افتد که چنانکه

مزاج لطیف ایشان به التزام مکارم اخلاق و محاسن رسوم مفطور
آمد همچنین اوقات شریف ایشان بر اکتساب معارف و اختصاص
علوم مقصور افتاده امیدواری چنان است که زودی کاری
آن ساخته و ضمیر منیر از شغل آن پرداخته طریقه معهوده
آبار کرام و قاعده موروثه اجداد عظام را که غالبا حالیا
نیز از آن خالی نخواهد بود بمرتبه کمال رسانند و عالمی را بآن
روشن گردانند تا بسرانشته الطاف و امداد است تا منتهای مد حال
و منهج امانی و آمال ایشان باد بالنبی و آله الامجاد

رقعهٔ اخری

رفت آن که یگانه بود در عالم خویش ** گاه از غم او گریم و
گاه از غم خویش ** شد یاد دهٔ ماتم من ماتم او **
هم ماتم او دارم و هم ماتم خویش ** هر عزیزی که از این
نشیمن فنا رخت بندد و رفتگان بعالم بقا بپیوندد
وظیفه آگاهان آنست که از وی عبرت گیرند نیش از آنکه
بمیرند چه از مرگ بمرگ توان رست و از فنا ببقا توان
پیوست ** سرمایهٔ راه عشق درد است ای دل

خوش آنکه بدرد او [illegible]

46

خوش آنکه بدد ره نورد است ای دل ⁘ مردی کن و از هستی

خود پاک بمیر ⁘ نامرد نمرد دست نه مرد دست ای دل ⁘

معلوم نیست که مدت حیات چند خواهد بود و از ان ثرا چه سند

خواهد نمود هر روز را روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که

با نچه نباید نیامزی که چنانچه روی هر چری کم شو ز امن فراخ

میدان هر دم که رسد دمی پسین دان دل پاک از وجود

بمدث زیرا که موت یبعث روی همه در راه خدا باد

و زجه خدا نه دل جدا باد رقعه اخری محمود که سوده است عمری

جو ایاز ⁘ بر خاک درت به بنده گی روی نیاز ⁘ رفته ز در

ز بی رهی راه دراز ⁘ زان بی رهی اکنون بی عذر آمده باز ⁘

التماس آن دارد که عذر وی مقبول نموده و جرم وی معفو فرموده

بنظر عنایت ملحوظ کرده و از حسن رعایت محظوظ دولت

مستدام باد و سعادت علی الدوام والسلام رقعه اخری

بیت لَازَالَ قَدرُکُم عَلیّاً ⁘ وَعُلُوّ قدرکم بَیْنَ اللهِ عَالِی

جلیّا دل یاد نعمهای الهی شادت ⁘ خاطر نسرور غافلان از یادت ⁘

گردم حرفی به کلک اخلاص رقم ۞ باشد بدین بهانه ایام یادت
چنان استماع افتد که خدمت ایشان را اجتناب تمام
از مخالطت اصحاب عادات و رسوم واقع است و اقبال
کلی بر مذاکره ارباب معارف و علوم حاصل امیدواری
چنان است که حق سبحانه و تعالی این قاعده را
مستمر دارد و ایشان را بدین طریقه مستوفق بلکه خاطر
شریف ایشان را از هرچه از آن گزیرست مصروف دارد
و بآنچه ناگزیرست مشغول والسلام رقعه رساند
از دوست قاصد نامه سوی وفاداران ۞ نه نامه
کاغذ بر مرهم از بهر دل افگاران ۞ چنان معلوم شد
که بیمن دم و قدم این قاصد مرضی الشیم مخادیم استدعا
مقدم شریف کرده اند امید است که عنقریب این
دولت بحصول رسد و این سعادت بوصول انجامید بر
اکمل حاصل باد و مطالب بر طریق اجمل متواصل باد والسلام
رقعه هر چند که شوخ و تندخویت می بینم ۞ میل دل عالمی بسویت

بینم

می بینم ٭ بر رخ سر زلف مشک بویت ٭ یک سر زلف را
که رویت بینم ٭ امید واری چنانست که چهرهٔ مقصود
که در پس پرده اسباب متوازی است عنقریب مکشوف
و مشهود گردد **رقعه** قد ذلت من المهیمن القیوم ٭ ما کنت
اروم به من اهال الروم ٭ خطا رقموا و قلبی الملهوف ٭
لم یسئل من الراقم بالمرقوم ٭ ملاحظه که در ملطفه شریفه
خدمت سیادت پناهی سعادت دستگاهی نسبت به فیقران
وقوع یافته بود سرمایهٔ نازش ٭ و پیرایهٔ نوازش گشت
لا زال عین الکمال از ساحت جاه و جلال ٭ بلا زمان
مصروف باد والسلام **رقعه** حلت یصبهم قلبی المهموم ٭
اهو آه ممالک عظیم الروم ٭ من یبلغهم بارقمت الممیتی ٭
فی طی کتاب شوقی المخذوم ٭ بعد از رفع نیازمندی و
شکستگی ٭ مر قوع نواب کامیاب حضرت شهریاری ٭
خداوندی مد الله تعالی ظل عواطفه و عوارفه ٭ علی مفارق
المسلمین آنکه درین ولا مجمع لطایف ٭ و مقبول طوایف ٭

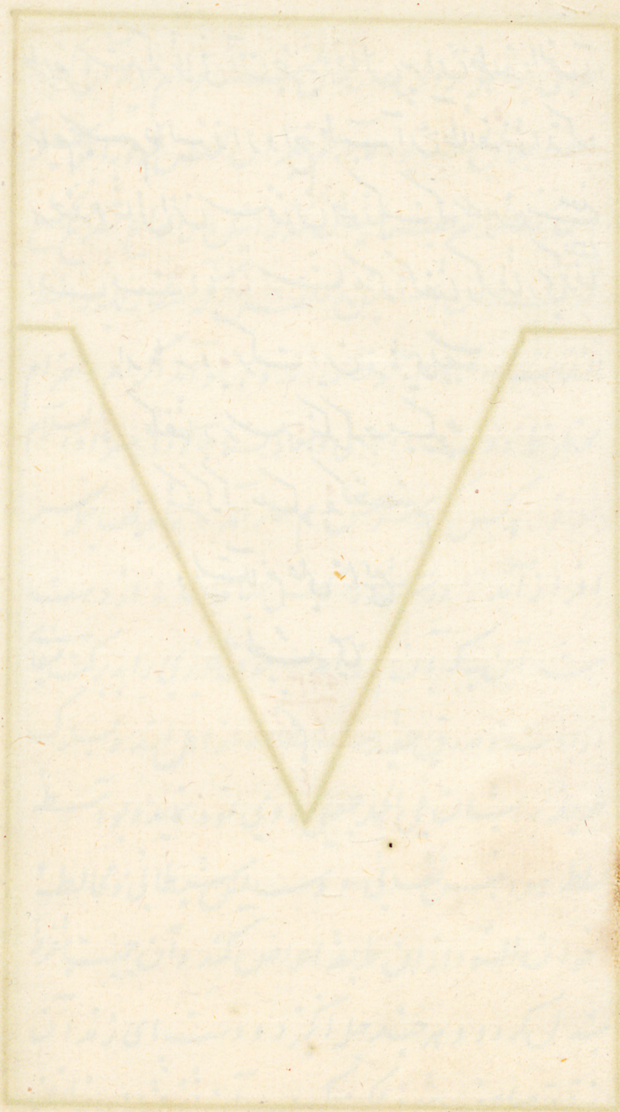
فلان براحلهٔ نزول وارتحال نشسته ۝ اوام حریم آن کعبه
جاه وجلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیلهٔ
وی بخاطر شریف ایشان گذرانیده ۝ وانواع تفرع وتخشع
بموقف عرض رسانیده ۝ ملتمس آنکه مشار الیه را نظر
التفات واهتمام ملحوظ ۝ دارند وازمؤاید اکرام واحترام
محظوظ ۝ دولت دوجهانی وسعادت جاودانی میسر باد والسلام

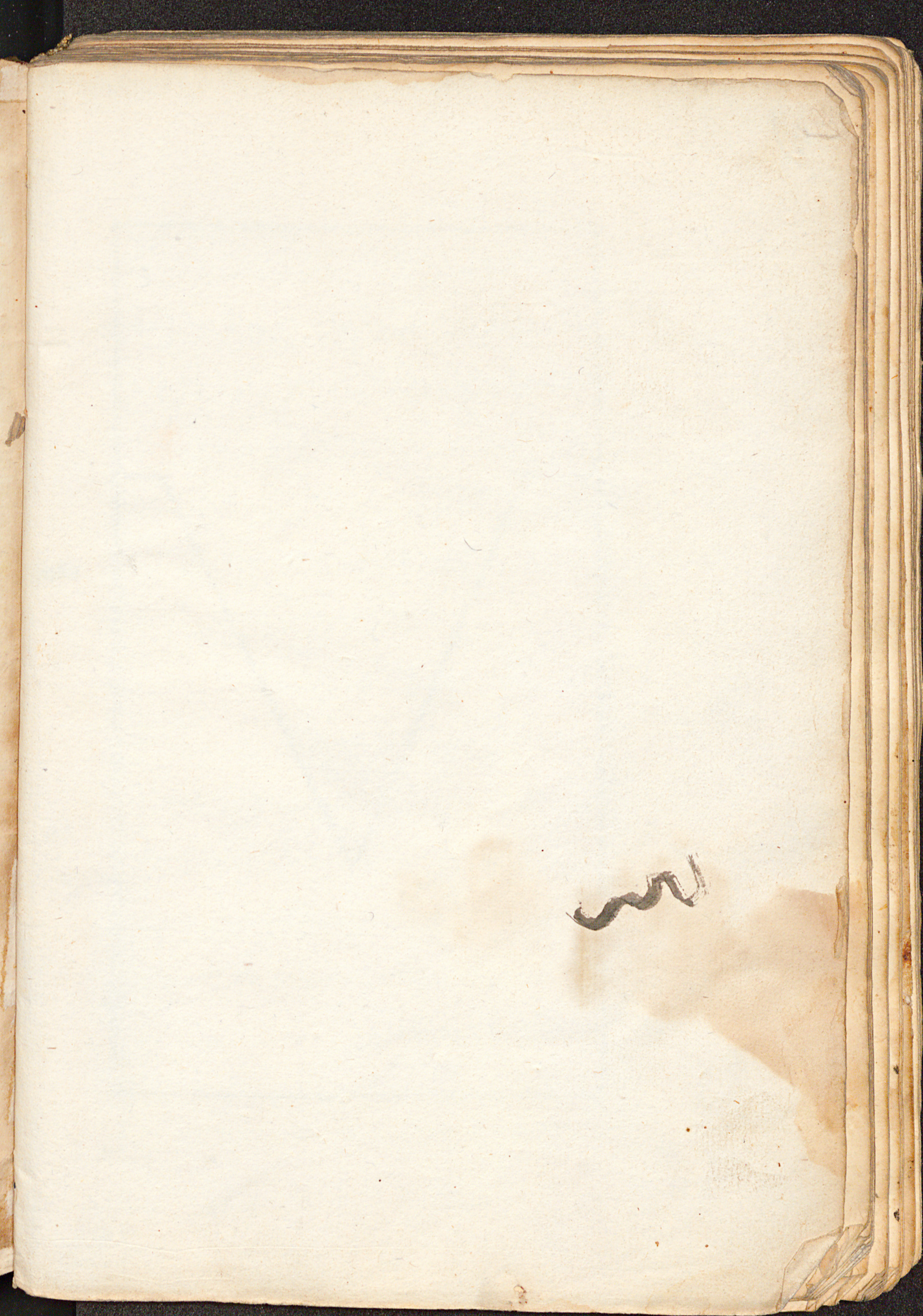
رقعه اخری هرکس که به سر عشق دم ساز آمد ۝ بر تفرقه جمله سر
افراز آمد ۝ در سر شته اش غیا ذبالله ۝ از دست
شد آن به که باز آمد ۝ چون عزیزی را به برکت صفای
ارادت وصدق عقیدت ۝ بطائفه از اهل الله وسلوک
طریقه ایشان فی الجمله جمعیتی روی نمود نماید وبواسطهٔ
تسلط هوا جس نفسانی ۝ ووساوس شیطانی ومخالطهٔ
اخوان السوء ازان طریقه اعراض کند وآن جمعیت بتفرقه
مبتدل گردد وهر چند حیله انگیزد ودست وپای زند آن
تفرقه متضاعف شود ۝ ممکن است که بسبب آن تفرقها اعراض ازان

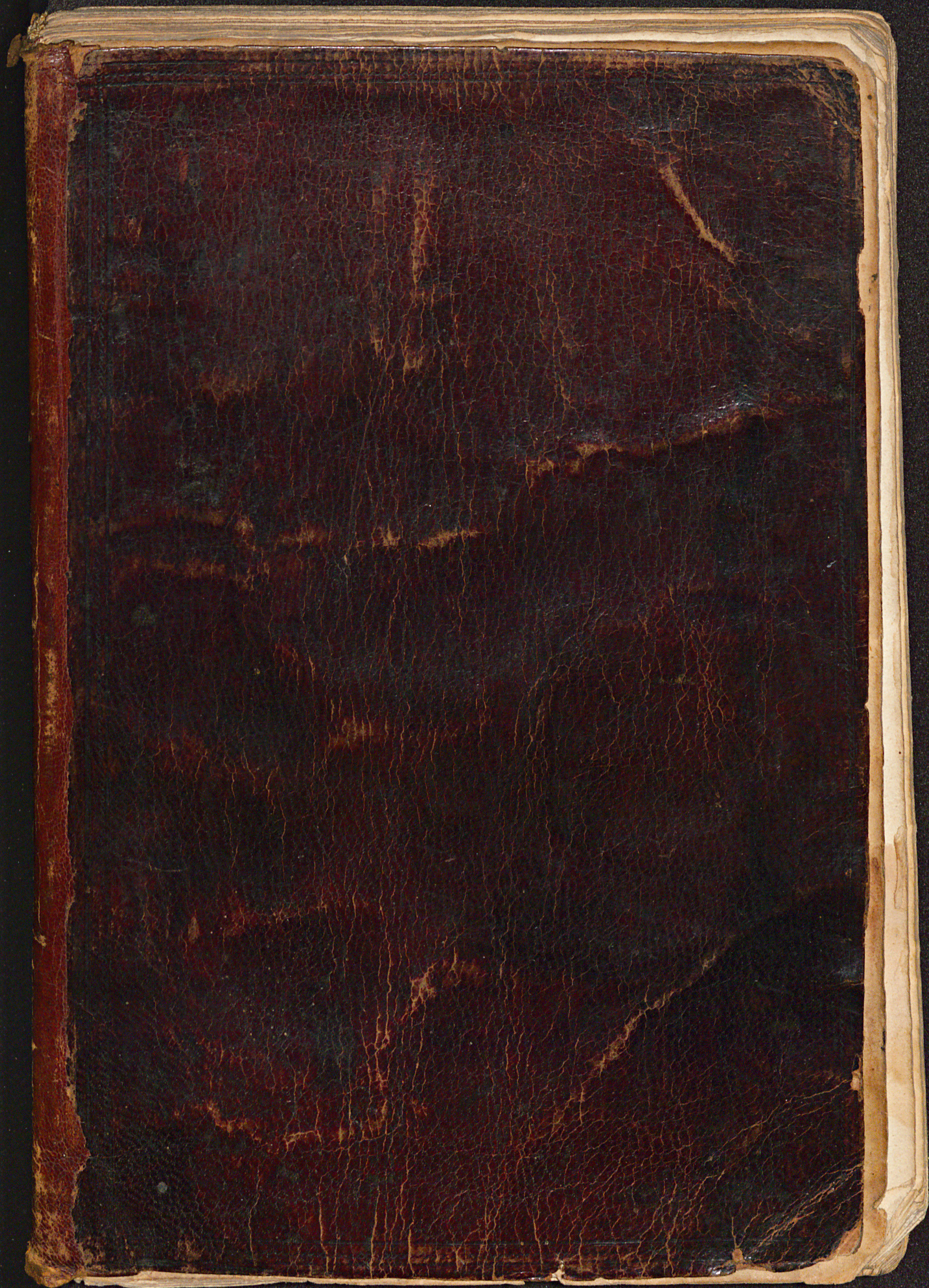
جانوان

48

طریقه باشد که تلافی آن جز به اقبال پیران طریقه والتجاء
تمام بهمم عالیه و ارواح طیبه آن طائفه نتوان کرد
هرچند امثال این سخنان طور کمینه که بهمین معنی
است نیست اما شاید که گفتار گرفتاری که گرفتاری (گرفتار ستی)
را رها ند و برکت این رهایی بصاحب
گفتار رسد منگر که چه میگوید
منگر که میگوید گفتیم
والسلام علی تابع
الهدی
٩٩٣












LP
Ms
20

